إِنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَإِنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ

بحمد خالق ذی الاکرام و رازق ذی الانعام که این رساله معتبده خواص و عوام المسماة

# به استظهار المؤمنین برد استبصار المستبصرین

۱۲۸۶ ھ


تصنیف عمدة العلماء و زبدة الفضلاء معلی السنة الطاهره

الشیخ احمد بن شیخ عبد الله المصیر بقریه شین معد جو دولة الامام محمد سعید خان خلف مرحمت پناه محمد علی ساکن ایران



در مطبع محمدی واقع بمبئی مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی اعز سنة نبيه وجماعة المسلمين والصلوة
والسلام على رسوله الذی لم يتق في تبليغ احكامه ولم يخف
شيئا من امور الدين وعلى آله واصحابه الذين جاهدوا في
سبيل الله ولم يخافوا لومة لائم مع الكفرة والرفضة والزنادقة
وكانوا مدة عمرهم اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين اما
بعد ميگويد بنده محتاج الى رحمة ربه القوی احمد بن عبد الله المصری
الشافعی غفر الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه كه چون مدتی مديد
و باقی کثیره برای ترويج بعضی امور ضروريه دنيويه آمد و شد نزد
متوغلين ومتعصبين في مذهبهم المتمسكين بائمة الدين
بزعمهم يعنی شيعيان ميكردم و در اثنای ملاقات از مباحثه و

مناظره در امور دینیه صامت و ساکت میماندم بخاطر فاتر خود درآورده
بودند که فلانی به نسبت ما جاهل و هیچدان و در معرکهٔ بحث و نظر
عاطل و ناتوان ست کم کم اورا فریب داده و دمبدم اورا اغوا
نموده وقتی در بحث و مجادله بلغزش سازیم و وقتی بوسوسه و مماحله
از دینش براندازیم تا آنکه بغض اصحاب رسول در دل او مرتسم
و عناد ازواج بتول در سینهٔ او منتقش شود پس مادام مثل ما
بلعن اصحاب رسول کریم صلی الله علیه وسلم مشغول و تا ابد نزد مالک
سقر و جحیم مقرب و مقبول گردد عکس ظلمانی ما فی الضمیر ایشان
دمبدم در آئینهٔ دل من مینافت و لحظه بلحظه سینه ام از رشحات مشکدرهٔ
ایشان ثمی میافت لیکن چون نور هدایت محیط و شامل باین بندهٔ
مشتاق الی ربه الکامل بود کما قال الله تعالی مَن یَّهدِ یِ اللّٰه
فَلَا مُضِلَّ لَهٗ تاثیری نداشت پروائی نداشتم اظهار مخاطرات
و مرادات ایشان و اِخرَاجِ مَا فِی الْقُوَّۃِ اِلَی الْفِعلِ در آن او ان
هم مصلحت ندیدم رشتهٔ انبساط و انضمال را از میانه نبکسستم کینه
و عنادنگسستم بلکه در اقومت قوام و ربا طات کثیره از مخالطه و مرا نظیم

بکار بردم و در تزاید و مزیت مباشرت و معاشرت کوشیدم تا
آنکه پرده از روی اسرار قلبیه خویش بر داشتند و کشف خیالات باطل
و مخاطرات فاسدهٔ خود نموده طریق مباحثه و مناظره پیمودند
و ابواب قیل و قال کشودند بعون الله تعالی در هر وقت و در هر
بحث چنین جواب دندان شکن شنیدند که از شرمساری دم نتوانستند
زدن تا آنکه از خجالت و ندامت گفتگو فیما بین خود بلند ساختند که ما از
جواب این مرد عاجز می آئیم یعنی چه مگر نه در کتابهای ما مرقوم و از
علمای متقدمین ما منقول است که در عصر فلان سلطان و در عهد
بهمان دستان با اهل سنت و جماعت بحث و جدال بوقوع آمده
و علمای ما در هر وقت گوی سبقت از میدان مباحثه در ربوده اند
حتی کنیزی از ما در مجلس هارون الرشید جمیع علمای ایشان را
مبهوت و لاجواب ساخته و حالا فلانی ما را در بوتهٔ عجز و حیرانی گداخته
و ناموس ما را بر باد داده چه سبب است و این ننگ را کجا بریم
ناچار گشته رجوع نمودند به سؤال کردن از علماء و مطالعه در کتب
خویش تا آنکه روزی از روزها بوقت عصر دیرانه رساله بدست

بنده دادند که مطالعه بکن وجواب ازانچه دروی مسطورست بده بنده
رسالهٔ مذکوره را گرفته بنظر درآوردم لیکن چون وقت تنگ بود
فرصت مطالعه تمام رساله نکردم یک دو ورق آنرا بتحقیق دیدم
و دریافت مطالب ومقاصدا ورا سراسر نمودم مضمونش اثبات
ارتدا و وتکفیر حضرت عمر رضی الله عنه بود باین دلیل که جناب رسول الله
صلی الله علیه وسلم درمرض موت خود فرمودند که ایتونی بقرطاس
اَکْتُبُ لَکُمْ کِتَاباً لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدِیْ اَبَداً فَقَالَ عُمَرُ اِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ
قَدْ غَلَبَ عَلَیْهِ الْوَجْعُ وَیَهْجُرُ حَسْبُنَا کِتَابُ اللهِ یعنی بدهید
مرا کاغذی که بنویسم برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد من هرگز
پس گفت عمر بدرستی که این مرد غلبه کرده ست براو درد وهذیان
میگوید کفایت میکند مارا کتاب خدا پس چون عمر مانع آمد از اتیان
کاغذ وکتابت کتاب ونسبت کرد هذیان را برسول خدا صلی الله
علیه وسلم ورد قول او نمود مرتد وکافر شد زیرا که جمیع اقوال پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وحی منزل من الله میباشد بدلیل آیه
وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی ورد وحی کفرست

بدلیل آیه وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِکَ هُمُ الْکَافِرُوْن
وصاحب رسالهٔ مذکوره هذیان سرائی وژاژخائی وبی ادبی
ونسبت کفر وارتداد باصحاب خاتم النبیین وعلمای دین بجدّی ساینده
بود که نقل آن عبارات راهم کفر دانسته دراین اوراق درج نمود
کمترین هذیانات او این بود که از عبارتش مفهوم گردید که من پیر
مرتدی بودم یعنی پدرم سنّی بود چون ببرکت انفاس ائمه هدی
هدایت یافتم و در دین اسلام در آمدم یعنی شیعه شدم پدرم مرا
زجر نامینمود و درپی این بود که مرا باز مرتد گرداند لاعلاج شده
حدیث مذکوره را از کتب معتبرهٔ سنّیان یعنی صحیح بخاری و مسلم
در آوردم و به پدر دادم که جواب این از علمای خود طلب نمائی
اگر از جواب عاجز شدند و مرا مجاب گردانیدند من مرتد خواهم شد
پدر حدیث مذکوره را گرفته جویای جواب از علمای بلد شد هرچند جواب
زود تر طلبید دیر تر یافت تا آنکه پدرم از راه عناد با علمای بلد طرق
مشورت پیموده ندری شان بانجا رسید که بت حهانی چیدکسا
ابدان بهر نحاضر ساختند پس بهر نحو که باشد چه بطریق بحث و

چه بزور مرا از دین برگردانند آخر الامر باین بهانه مراحاضر ساختند
و از هر طرف مجلس آواز بحث و جدال و صدای قیل و قال فیما
بینهم بلند ساختند غرض شان این بود که مرا در بحث در آرند ناچار
چون دیدم دست بردار نمی شوند جواب حدیثی که از صحیحین در آورده
بودم و با واثبات ارتداد عمر نموده بودم از ایشان در خواستم
ایشان هم تا حد سعی بجواب کوشیدند و دست و پائی که توانستند
زدند و دزد و دروغی که هم بسته بودند بمعرض بیان در آوردند
تا آنکه همگی از جواب عاجز آمدند و دیدند که ارتداد عمر ثابت ست
مبهوت گشته و خجلت زده و شرمسار شده هر یکی از طرفی رو بهزیمت
نهادند اینست آنچه مفهوم از عبارات رسالهٔ مذکوره میشود که خواطر
نشین و معتقد علیه شیعه ست و بزعم خود در آورده اند که اهل سنت
و جماعت از جواب آن عاجز اند و دلیرانه دران وقت بدست بنده
دادند که به بین چه نوشته ست و جوابش به. لله الحمد که در آن وقت
جواب صاف و شافی شنیدند و هرزه سرائی و غلطی نقل عبارت احادیث
از صحیحین از صاحب رساله بایشان نمائیدم هر چند تا حال مطالعه

صحیحین بنده را دست نداده بود لیکن از انجائیکه حسن اعتقاد
با اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم داشتم که هرگز اینچنین بی دینیها
به نسبت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان سر نزده الحاج
نمودم که این عبارت حدیث صحیحین نیست انکار و لجوجت ورزیدند
که پس عبارت حدیث صحیحین و جواب شافی از این دلایل که در
این رساله مرقوم ست بده که بر ما حق و باطل معلوم گردد بنده
خیال نمودم که هرچند جواب جاهلان خاموشی ست لیکن اگر
جواب ندادم بزعم خود در می آرند که جواب ندارد و عاجز ست
آن وقت به رزه سرائی صاحب رساله مذکوره نزد ایشان
راست و مصدق خواهد شد حَسْبَةً لِلّٰهِ وَخَالِصًا لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ
محض اثبات کذب و دروغگوئی صاحب رساله و رد دان اجابت
نمودم و قبول کردم که جواب خواهم داد و دران وقت استفتای
مسئلهٔ تحلیل از ایشان کردم اول طریق انکار پیمودند چون
از کتب فقهیهٔ ایشان ثابت کردم قبول کردند لیکن جزع و فزع
بسیار نمودند که جواب این رساله بده بعد سؤال خویش بکن

وجواب بشنو بنده هم محض رضای ایشان قبول کردم حالا بعون الله
تعالی شروع در جواب می شود جوابی مختصر خالی از اطناب و تطویل
به عبارتی شافی غیر مغلق و تدقیق تا فهمیدن آن بر عوام سهل و آسان
گردد و خواطر خواه مطلوب را درک نمایند زیراکه غرض از تالیف این رساله
ازاله شبهات واردات از مخالفین در دلهای عوام ست چه اکثر عوام
بسبب ناواقفی از مذهب خود و کثرت اختلاط با اهل تشیع از مذهب خویش
میل مینماید و چون با ایشان مباحثه کنند و یا مطالعه کتب ایشان دست
دهد به اعراض وایراد دلایل موهومه و مشکوکه شبهات در دلهای
ایشان وارد گردد و در تردد می افتند و این باعث اضلال و
اغوای ایشان گردد چنانچه این بنده بعضے عوام دیار خویش را مشاهده
نموده که بسبب اختلاط و ارتباط با فرقه شیعه و مطالعه تواریخ محرفه
از عقاید خویش میل بطرف عقاید باطله کرده اند خصوص در بحث امامه
که بسبب عدم علم و جهالة با خواص اهل سنته بحثها می نمایند پس لازم
گردید که بعباراتی غیر مغلقه جواب از رساله مذکوره مسطور گردد تا عوام
در حل عضلات او سراسیمه نشوند و کما هو حقه بمقصود برسند و ازاله

شبهات واردات در دلهای خویش خاطر خواه نمایند و در مقابلهٔ مخالف
به تمکین تمام توانند در آیند چه عمدهٔ طعنها نزد شیعه قصه قرطاس ست که
با واثبات ارتداد اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم مینمایند و در مقابلهٔ
اہل سنت زبان درازی و ہرزه سرائی آغاز میکنند و چون نام
رسالهٔ مذکوره استبصار المستبصرین بود نام این رساله استظهار
المومنین برد استبصار المستبصرین کرده شد تا مومنین را در ازالهٔ
شبهات مخالفین از دلهای خو مظهر و معین گردد اقول وَبِاللهِ
التَّوْفِيْقُ وَبِيَدِهٖ اَزِمَّةُ التَّحْقِيْقِ نقل حدیث را به عبارتیکه صاحب
رساله کرده محض غلط وافتر است زیرا که حدیث باین عبارت در
صحیحین مذکور نیست اینک صحیحین حاضر ست به بینید تا کذب وافترا و
غلط فهمی صاحب رساله بر شما معلوم شود کتب اہل سنت کتاب گلینے
و تهذیب نیستند که در کنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه گذاشته
باشند و در وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان یکد و صفحه از ان
مطالعه نمایند بلکه در ہر شهر و ہر بلد در ہر دو کان ہزار ہا بمصرف
فروختن می رسد لیکن کجا شخص ذو انصاف دور از اعتساف که در

این میانہ فرق حق و باطل نماید عبارت صحیح بخاری بیک روایت

چنین ست کہ قَالَ ابنُ عَبَّاسٍ یَوْمُ الْخَمِیْسِ وَمَا یَوْمُ الْخَمِیْسِ اِشْتَدَّ

بِرَسُوْلِ اللّٰہِ وَجْعُہٗ فَقَالَ ائْتُوْنِیْ اَکْتُبُ لَکُمْ کِتَابًا لَنْ تَضِلُّوْا

بَعْدَہٗ اَبَدًا فَتَنَازَعُوْا وَلَا یَنْبَغِیْ عِنْدَ نَبِیٍّ تَنَازُعٌ فَقَالُوْا مَا شَانُہٗ

اَھَجَرَ اِسْتَفْہِمُوْا ٥ فَذَھَبُوْا یَرُدُّوْنَ عَنْہُ فَقَالَ دَعُوْنِیْ ::

فَالَّذِیْ اَنَا فِیْہِ خَیْرٌ مِمَّا تَدْعُوْنَنِیْ اِلَیْہِ وَاَوْصَاھُمْ بِثَلَاثٍ

قَالَ اَخْرِجُوا الْمُشْرِکِیْنَ مِنْ جَزِیْرَۃِ الْعَرَبِ وَاَجِیْزُوا الْوَفْدَ

بِنَحْوِ مَا کُنْتُ اُجِیْزُھُمْ وَسَکَتَ عَنِ الثَّالِثَۃِ اَوْ قَالَ فَنَسِیْتُھَا

وبروایتی دیگر چنین کہ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَمَّا حُضِرَ رَسُوْلُ اللّٰہِ وَ

فِی الْبَیْتِ رِجَالٌ فَقَالَ النَّبِیُّ ھَلُمُّوْا اَکْتُبُ لَکُمْ کِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَہٗ

قَالَ بَعْضُھُمْ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ قَدْ غَلَبَہُ الْوَجْعُ وَعِنْدَکُمُ الْقُرْاٰنُ

حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰہِ فَاخْتَلَفَ اَھْلُ الْبَیْتِ فَاخْتَصَمُوْا فَمِنْھُمْ مَنْ

یَقُوْلُ قَرِّبُوْا یَکْتُبُ لَکُمْ کِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَہٗ وَمِنْھُمْ مَنْ یَقُوْلُ

غَیْرَ ذٰلِکَ فَلَمَّا اَکْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْاِخْتِلَافَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ قُوْمُوْا

وعبارت صحیح مسلم ہم مطابق صحیح بخاری ست الّا بیک روایت

ثابت می شود که عمر رضی الله عنه فرمود اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ قَدْ غَلَبَ
عَلَیْہِ الْوَجْعُ وَعِنْدَکُمُ الْقُرْاٰنُ حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰہِ حالا بنظر انصاف
باید نگریست که هیچ غلطها از صاحب رساله واقع نشده اولاً تحریف و
تبدیل حدیث شریف کرده وزدی بکار برده بعضے را اظهار و
بعضے را اخفا نموده اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ
ثانیا در روایات صحیحین لفظ اِنَّ ھٰذَا الرَّجُلَ قَدْ غَلَبَ عَلَیْہِ الْوَجْعُ
کجا مذکور در هر جا لفظ رسول و نبی مسطور ست ھٰذَا بُھْتَانٌ عَظِیْمٌ
وَافْتِرَاءٌ مُّبِیْنٌ اَلَا لَعْنَةُ اللّٰہِ عَلَی الْقَوْمِ الْکَاذِبِیْنَ ثالثا این
از کجا بیقین ثابت شد که گوینده لفظ اَھَجَرَ اِسْتَفْہِمُوْہُ امیر المومنین
عمر رضی الله عنه بود در اکثر روایات قالوا واقع ست محتمل ست
که مجوزین آوردن قرطاس و دوات تقویۃً قول خود کرده باشند
باین کلمه استفهام انکاری یعنی هجر و هذیان بر زبان پیغمبر صلی الله
علیه وسلم خود معذر ست که جاری نمی شود پس آنچه فرموده ست
آن اهتمام نمائید و آنچه نوشتن آن ارشاد می شود به پرسید که
چه منظور دارند و محتمل ست که مانعین نیز بطریق استفهام انکاری

گفته باشند که آخر پیغمبر هذیان می گوید و ظاهر اینکلمه بفهم ما می آید
پس بار دیگر پرسید که آیا نوشتن کتاب حقیقة مرادست یا چیز دیگر
ازین سبب ذکر هذیان بطریق استفهام انکاری یا استفهام
تعجبی برزبان بعضے از ایشان گذشت و اگر غرض ایشان اثبات
هذیان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شد این می گفتند که باز
بپرسید بلکه می گفتند که بگذارید کلام هذیانرا اعتباری نیست
و صاحب رساله بهتانی که به حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه زده
وحواله به صحیحین نموده ست از صحیح بخاری که اینقدر هم ثابت نمی شود
که عمر حاضر بود یا نه و از مجوزین بود یا مانعین نعم از صحیح مسلم اینقدر
ثابت شد که حضرت امیر المومنین عمر از مانعین بود لیکن دران
روایت ذکر لفظ هجر و کلمه اِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ کجاست مثل مصنف
ودراینجا مثل کسی ست که گفته ست چه خوش گفته ست سعدی در زلیخا
الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها چه هر کس صحیحین را مطالعه نموده
از سنی و شیعه تکذیب مصنف دراینخصوص خواهد کرد و اَللهُ
یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ لَکٰذِبُوْنَ علاوه برین که از صحیح بخاری

ثابت میشود که حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بہ سہ چیز حاضرین را
وصیت فرمود محتمل است کہ قصد جناب رسول صلی اللہ علیہ وسلم
بنوشتن کتاب ہمین سہ وصیت بودہ باشد و از روایتی کہ امیر المومنین
عمر فرمود اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ قَدْ غَلَبَ عَلَیْہِ الْوَجَعُ وَعِنْدَ کُمُ
الْقُرْاٰنُ صریح مستفاد شد کہ قبل از تکلم حضرت عمر حاضرین تنازع
کردند و آنچہ گفتنی بود گفتند و باز از جناب پیغمبر پرسیدند و
آنجناب بعد از مراجعت سکوت فرمود از طلب ادوات کتابت
پس اگر امر خبری یا موافق وحی بود سکوت آنحضرت از امضائے
آن منافی عصمت بود و نیز باجماع فریقین حضرت امیر المومنین
علی در آنوقت حاضر بودند اگر در گروہ مانعین بودند در ہمہ مطاعن
شریک امیر المومنین عمر شدند و اگر در گروہ مجوزین بودند ہم لابد
بعضی مطاعن برایشان عاید گشت مثل رفع صوت در حضور
پیغمبر خصوص در اینوقت نازک و مثل نسبت ہذیان بہ پیغمبر بر
تقدیری کہ لفظ اَھَجَرَ اِسْتَفْھِمُوْہُ اگر وہ مجوزین گفتہ باشند و مثل
حق تلفی امت کہ بسبب مانع آمدن حضرت عمر از احضار دوات و

قرطاس ممتنع شدند نه دران وقت و نه بعد ازان که فرصت دران
بود آورده آن کتاب را نویسانیدند زیرا که باجماع فریقین حضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد ازین واقعہ تا پنج روز دیگر
حیات داشتند چه اینواقعه روز پنجشنبه بوقوع آمد و جناب رسول اللہ
یوم دوشنبه ازین دنیائی بی بقا انتقال فرمودند اکنون کدام
عاقل تجویز میکند که مجرّد توہم آنکه مبادا امیر المومنین عمر بشنود و
از بیرون در تهدید نماید باوصف آمد و رفت جمیع اهلبیت درین
مدت و عدم حضور حضرت عمر نه جناب رسول اللہ بزبان مبارک
آورد و نه امیر المومنین علی کاغذ و دوات حاضر سازد که حق تلفی
امت نشود و این کتاب نوشته کردد سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ
عَظِيْمٌ عقل سلیم که هرگز جناب رسول اللہ و حضرت علیؑ را باین
توہمات متہم نمی سازد بلی چون غلبه وہم در مذاهب و دلائل
شیعه بسیار راه یافته دور نیست اگر جناب رسولؐ و حضرت علیؑ را
مصدر این امور شنیعه که منافی عصمت آنهاست دانند و لهذا
سلف گفته اند که اَلشِّیْعَةُ نِسْوَانُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ و نیز گویم که

این امر جناب رسول صلی اللہ علیہ وسلم بنا بر وجوب و فرضیت
بود یا بنا بر صلاح وارشاد بر تقدیر اول جمیع حاضرین گناہگار
و مخالف فرمان شرع شدند و سکوت ایشان و حاضر نا آوردن
کاغذ و دوات دلیل بر رد قول پیغمبر شد پس باید کہ شیعہ جمیع
حاضرین را کافر و مرتد گویند زیرا کہ خطاب بجمیع حاضرین بود نہ فقط
بعمر چنانچہ ائتونی بصیغہ جمع دلالت براین میکند و بر تقدیر ثانی
نہ امیر المومنین عمر و نہ غیر عمر ہیچکدام مطعون نشدند چہ امر پیغمبر کہ برائے
صلاح و ارشاد باشد مخالف آن باجماع فریقین جایز ست چنانچہ
مجتہدان شیعہ در کتب خود روایت نمودہ اند اصول آنہا باید
دید کہ جمیع اقوال حضرت پیغمبر وحی نمیدانند و جمیع افعال
آنجناب واجب الاتباع نمی انکارند و نیز در مقدمتین یکی اینکہ
حضرت عمر رد قول پیغمبر نمود و دیگر اینکہ جمیع اقوال آنجناب صلی اللہ
علیہ وسلم وحی ست خلل بیّن ست و ہر دو مقدمہ باطل ست
اما اول پس ازان جہت کہ حضرت عمر رد قول جناب رسول اللہ
نمود بلکہ ترفیہ و ارام و راحت دادن حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ

وسلم در رنج کشیدن آنجناب را در حالت شدت بیماری منظور
داشت اینمعامله را بالعکس رد حکم حضرت پیغمبر فهمیدن کمال تعصب است
هر کس بیمار عزیز خود را از محنت کشیدن و رنج بردن حمایت میکند
و اگر احیاناً آن بیمار در حالت شدت درد و مرض بنابر مصلحت
حاضرین و فایدهٔ آنها میخواهد که خود مشقتی نماید آنرا بتعلل و مدافعت
مانع می‌آیند و استغنا از آن مشقت و عدم احتیاج بآن و
ضرور نبودن آن بیان میکنند و اینمعامله نسبت به بزرگان و
عزیزان زیاده تر مروج و معمول است پس چون امیرالمؤمنین
عمر دید که آنحضرت برای فایدهٔ اصحاب و امت میخواهند که در وقت
تنگ که شدت مرض باین مرتبه است خود املای کتاب فرمایند و
بدست خود نویسند و اینحرکت قولی و فعلی در اینحالت موجب
کمال حرج و مشقت خواهد بود و تجویز احتمال آنکه بر زبان آنحضرت
خطا شود و از راه کمال ادب بکلام مردم دیگر از آیهٔ کریمهٔ الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دیناً ثابت کرد که استغنا از این جهت داده حاصل است بکوشش

آنحضرت برسد وآنجناب بداند که این مشقت برخود کشیدن درانجام
چندان ضرور نیست وهمین آیة اشاره کرد جائیکه فرمود حَسْبُنَا
كِتَابُ اللهِ پس اگر آنحضرت درینحالت چیزی جدید که سابق درکتاب
وشریعت نیامده بنویسانند موجب تکذیب این آیة خواهد بود و
آن محالست پس مقصد آنحضرت دراینوقت نیست مگر تاکید احکامی
که سابق قرار یافته وتاکید آنحضرت مارا پیشتر وچها پیشتر از تاکید
حق تعالی در وحی منزل خود نخواهد بود پس دراینوقت چه ضرورست
که آنحضرت این مشقت زاید که چندان در کار نیست بر ذات پاک خود
گوارا نماید بهتر که در راحت وآرام بگذرانند واین لفظ که اِنَّ رَسُوْلَ
اللهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمُ الْقُرْاٰنُ صریح براین
قصد گواه ست و، مقدمهٔ دویم پس برای آنکه اگر جمیع اقوال
آنحضرت وحی منزل من الله میشد در قرآن مجید چرا بربعض اقوال
آنحضرت عتاب میفرمودند حال آنکه درجاها عتاب شدید نازل شده
عَفَا اللهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ وقوله تعالی وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِيْنَ
خَصِيْمًا وَاسْتَغْفِرِ اللهَ اِنَّ اللهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا وَلَا تُجَادِلْ

عَنِ الَّذِیْنَ یَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ اِلٰی اٰخِرِالْاٰیَة و ورا فدان دادن
بگرفتن فدیه از بندیان بدر اینقدر تشدد چرا واقع میشد که
لَوْلَا كِتٰبٌ مِّنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِیْمَآ اَخَذْتُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ
و آیهٔ وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی الخ خاص بقرآن ست نه عام در
جمیع اقوال آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم بدلیل عَلَّمَهٗ شَدِیْدُ
الْقُوٰی پس اینمقدمهٔ فاسده باطله را که نه مطابق واقع ست
و نه مذهب خود برای تکمیل و ترویج طعن خود آوردن و در حکم حضرت
پیغمبر درین ماجرا نسبت بعمر کردن کمال غلط فهمی و نادانی یا کمال
نفاق و بے دینی ست و از لفظ فَالَّذِیْ اَنَا فِیْهِ خَیْرٌ مِّمَّا تَدْعُوْنَنِیْ
که حضرت رسول فرمودند صریح ثابت شد که قصد حضرت رسول
بنوشتن کتاب نه امری جدید و نه امر دینی بود و الا نسبت رسول
و نبی هیچ چیز بهتر و پیشتر از تبلیغ احکام الٰهی نیست اگرچه آنجناب دران
وقت مشغول الباطن بمشاهدهٔ حق تعالی و قرب و مناجات او
جل شانه بودند چه سکوت آنحضرت و نرسانیدن امر باری تعالی عز
شانه با وصف یافتن فرصت چه بقیه روزه احوال آنحضرت بحیثیت

گذشت اصلاً متعرض کتابت آن کتاب نشود لازم می آید تساہل
در تبلیغ کہ منافی عصمت آنجناب ست حاشاہ من ذالک قوله
تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و
ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
اینہمہ نرسیدن از عمر دران وقت کہ موت غالب بر حیات شدہ بود
چہ قدر بوعدۂ الٰہی کہ بعصمت و محافظت وارد ست نامطمئن بودن
ست معاذ اللہ من ذالک کار پاکان را از قیاس از خود مگیر
گرچہ باشد . نوشتن شیر شیر ؛ و اگر شیعہ اینقدر امور را رد قول پیغمبر
بگویند تیشہ بر پای خود خواہند زد و دائرۂ قیل و قال را بر خود تنگ
خواہند ساخت زیرا کہ رواۃ ایشان اینقدر مخالفت از حضرات
آئمہ رضوان اللہ علیہم اجمعین بسیار روایت کردہ اند چون
: علت غائی از تالیف این رسالہ اثبات کذب و شیطنت
مہ زہ ـ فی عدم رسالہ مذکور دست و آن کما ہو بوضوح پیوست
واللہ یشهد ان المنافقین لکذبون نہ ایراد اکثر روایات
یث ان ـ عرض نمودم و بحکم حدیث کلموا الناس علی قدر عقولهم

عمل کرده بدو روایت اکتفا خواهیم ساخت زیراکه عقول جزئیۀ اہل
تشیع لیاقت جواب بیش ازین ندارد اولا در ہمین بخاری که
اصح الکتب اہل سنت ست بطریق متعدده مروی ست که آنحضرت
شب ہنگام بخانۀ امیر و زہرا تشریف برد و ایشان را از خوابگاه
بر داشت و برای ادای نماز تہجد تاکید بسیار فرمود و گفت که
قُومَا فَصَلِّيَا حضرت امیر گفت وَاللّٰهِ لَا نُصَلِّيْ اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا
یعنی قسم بخدا که ما ہرگز نماز نخواہیم خواند الّا آنچه مقدر کرده است
خدای تعالی برای ما و اِنَّمَا اَنْفُسُنَا بِيَدِ اللّٰهِ یعنی دلہای
ما در دست خداست اگر توفیق نماز تہجد میداد میخواندیم پس آنحضرت
از خانۀ ایشان برگشت و رانہای مبارک خود را میکوفت و
میفرمود وَكَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا پس درین قصه
مجادلت با رسول الله در مقدمۀ شرعی و تمسک بشبہۀ جبریه
که اصلاً در شرع مسموع نیست از حضرت امیر واقع شد لیکن
چون قرینه گواه صدق و راستی و قصد نیک بود آنحضرت ملامت
نفرمود ثانیا آنکه محمد بن بابویه در امالی و دیلمی در ارشاد القلوب

که هردو مجتهدان شیعه اندر روایت کرده اند که اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ
اَعْطٰى فَاطِمَةَ سَبْعَةَ دَرَاهِمَ وَقَالَ اَعْطِيْهَا عَلِيًّا وَمُرِيْهِ
اَنْ يَّشْتَرِيَ لِاَهْلِ بَيْتِهٖ طَعَامًا فَقَدْ غَلَبَهُمُ الْجُوْعُ فَاَعْطَتْهَا
عَلِيًّا وَقَالَتْ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ اَمَرَكَ اَنْ تَبْتَاعَ لَنَا طَعَامًا فَاَخَذَهَا
عَلِيٌّ وَخَرَجَ مِنْ بَيْتِهٖ لِيَبْتَاعَ طَعَامًا لِاَهْلِ بَيْتِهٖ فَسَمِعَ رَجُلًا
يَقُوْلُ مَنْ يُّقْرِضُ الْمَلِيَّ الْوَفِيَّ فَاَعْطَاهُ الدَّرَاهِمَ یعنی
رسول خدا داد فاطمہؓ را ہفت درہم و فرمود بدہ اینہا بہ علیؓ
وامر کن اورا کہ بخرد برای اہل خانۂ خود غلہ پس بدرستی کہ غالب
شدہ ست برایشان گرسنگی پس داد فاطمہؓ آنرا بعلے وگفت
ہر آئینہ رسول خدا حکم کرد تورا کہ خرید کنی برای ما غلہ پس گرفت
اینہارا علیؓ و بر آمد از خانۂ خود تا بخرد غلہ برای اہل خانۂ خود پس شنید
مردی راکہ میگوید کیست کہ قرض دہد بر مایۂ راست وعدہ را پس
داد آں شخص علی درہما حال درین قصہ ہم مخالفت رسول
شدست وہم تصرف در مال غیر بغیر اذن او وہم اتلاف حقوق
عیال و قطع رحم اقرب کہ پسر و زوجہ باشد و رنج دادن رسول

بمشاهدهٔ گرسنگی اولاد و فرزندان خود لیکن چون اینهمه لله
وفی الله وایثارًا لطاعة الله بود مقبول افتاد و محل مدح
ومنقبت گردید چه جای آنکه جای عتاب وشکایت باشد و بقراین
معلوم حضرت امیر رض بود که اصحاب حقوق یعنی حضرت زهرا و حسنین رض
باین ایثار رضا خواهند شد و جناب پیغمبر هم تجویز خواهند فرمود
پس نزد اهل سنت اینقسم امور را مخالفت نمیدانند و حضرت
امیر رض را باین مخالفت طعن نمی نمایند حضرت عمر رض را چرا طعن خواهند
کرد اینقسم عرض مصالح و مشاورات همیشه معمول پیغمبر با صحابه
ومعمول صحابه با پیغمبر بود علی الخصوص حضرت عمر رض را دراینباب خصوصیت
وجرائت زاید بهم رسیده بود که در قصهٔ نماز بر منافق و پرده نشین
کردن ازواج مطهرات و قتل بندیان غزوهٔ بدر و مصلی گرفتن
مقام ابراهیم وامثال ذالک وحی الهی موافق عرض او آمده
بود و صوابدید و در اکثر مقدمات مقبول پیغمبر بلکه خدای پیغمبر میشد
اگر نزد شیعه اینقسم امور را مخالفت میدانند پس حضرت علی رض را
هم درمطاعن شریک حضرت عمر باید ساخت تا جامع رفض و نصب

هر دو باشند چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار فقط عمر را طعن
کردن و خود را متصف به صفت رفض ساختن چشم از حق پوشیدن
و طریق بغض و نفاق پوشیدن ست پس ظاهر گردید که علمای شیعه
برای اضلال و اغوای عوام خویش چیزها از خیال خود میتراشند
و از کمال تعصب کلام اهل حق را تاویل و تحریف بل تبدیل نموده
و شیوهٔ کذابان و مفتریان پیشهٔ خود ساخته در کتب خویش ذکر
مینمایند که در فلان کتاب و بهمان کتاب اهل سنت و جماعت همچنین
و چنان نوشته ست تا بمجرد مطالعه در ذهن ناظرین منبا در گردد
حقیقةً مذهب شیعه و بطالت غیر شیعه و زبان طعن بر اهل سنت
کشایند که دیده و دانسته خود را در چاه انداخته اند
لیکن از آنجائیکه دروغگو را حافظه نمی باشد و روی کذابان همیشه
سیاه ست و در هر وقتی خیال تراشیدهٔ خود را بلباس دیگر
جلوه داده مجبوه خود میزنند به اندک تامل نزد رجوع بکتب
[illegible] خواهد شد
و این [illegible] حکم آیهٔ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ داخل خواهند گردید

قَالَ اللّٰہُ تَبَارَکَ وَتَعَالیٰ وَلَوْ نَشَاءُ لَاَرَیْنٰکَھُمْ فَلَعَرَفْتَھُمْ بِسِیْمٰھُمْ
وَلَتَعْرِفَنَّھُمْ فِیْ لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللّٰہُ یَعْلَمُ اَعْمَالَکُمْ و دیگر عجب بست از علمای
ایشان کہ یکجا میگویند حضرت عمرؓ در مرض موت جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم از اینای دوات و کاغذ مانع آمد و بعد از ان
تا مدتی کہ حضرت حیات داشتند از ترس آنکہ مبادا عمر بشنود و تہدید
نماید بر زبان مبارک نیاوردند و اہل بیت و حضرت علیؓ ہم کذالک
از ترس او کاغذ و دوات درین مدت دراز حاضر نساختہ بلکہ حضرت
علیؓ و جناب حسنینؓ کہ سہ امام برحق بودند جمیع عمر خود از امیر المومنین
عمر مغلوب ماندند و در تقیہ و اخفای دین گذرانیدند و چہ عذابہا کہ
از دست او نکشیدند مثل احراق خانہ و رسن در گردن مبارک امیر
المومنین علی کردن و دروازہ بر پہلوی حضرت زہراؓ زدن و حمل
او را سقط کردن وغیر ذالک مِنَ الْاُمُوْرِ الْمَذْکُوْرِیْنَ فِیْ کُتُبِھِمْ
و از خوف او از تبلیغ احکام باز ماندند کہ منافی عصمت آن بزرگواران
ست دیگر جا میگویند کہ بوقت ظہور امام مہدی عمرؓ را با جمیع اصحاب و اعیان
او درین عالم زندہ خواہند کرد و انتقام از انہا خواہند گرفت انتقام

نمی فهمند و ندانسته اند که جائیکه امام برحق مثل حضرت علی که اسد الله
الغالب است و جناب حسنین در یک زمان موجود بودند نتوانستند که بر او
غالب آیند بلکه بعد از رحلت عمر ازین دار فنا در زمان خلافت خویش
هم بجبر و توهم اینکه مباد اعمر زنده شود در اخفای دین و تقیه بزعم شیعه
گذرانیدند از دست یک امام دران وقت چه خواهد بر آمد آخر همین عمر
که اوّل بود زنده می شود یا عمر موهوم شما بهبین عقل علما و عقلای اینقوم
تا کجاست تا بعوام اینها چه رسد حقا و ثم حقا که این طایفه همه کالانعام
بل هم اضل است اند امروز با وجود عدم وجود عمر و تابعین او و کثرت
شیعیان از حد بیرون در هر مکان از هند و ایران و خراسان
هنوز حضرت امام مهدی بجبر و توهم آنکه مباد از ظهور من عمر زنده
شود و مثل آبای خود مغلوب و مظلوم کردم زهرهٔ ظهور ندارد آن
روز که ام عاقل تجویز میکند که وقت امیر المؤمنین عمر و تابعین او
زنده شوند امام مهدی غالب آید و از آنها انتقام بگیرد بار خدایا
تو دران وقت با امام باش و موید و حامی کار او شو که جز ما و تفسینا
اگر حضرت عمر با اعیان و تابعین او زنده شدند از دست امامی که چندین نفر

از شیعیان هند و ایران همراه او باشند هیچ بر نمی آید و دور دور عمرؓ خواهد شد علی الخصوص که در هر عصر و هر زمان دشمنان حضرت عمرؓ قلیل و دوستان او کثیراند جائیکه در علم آلهی و تقدیر او چنین رفته بود که یازده امام تمام عمر از ظلم ظالمان باخفای دین و تقیه گذرانند و مغلوب کردند و خدا احمدؐ و معین ایشان نشود چه دور است که یک امام دیگر هم بتقدیر قدیر چنین رفته باشد که دران وقت مغلوب گردد و باز حضرت عمر بر تخت خلافت قرارگیرد و ترویج دین نبوی کما فعل یفعل و در اعدام و اهدام مذاهب باطلهٔ فاسده کالخوارج والروافض وغیرهما کوشد و فارق حق و باطل گردد و مراد شیعه بدست نیاید اعاذنا الله من هذا الاعتقاد الباطل الکاذب بحق نبیک محمد و ولیک علی ابن ابیطالب عجب تر آنکه مصنف عقاید الشیعه نوشته است که پیش از خلقت این عالم حق سبحانه و تعالیٰ چندین هزار عالم ایجاد فرموده بصورت همین عالم و مخلوقات آن عوالم همین مخلوقات این عالم بوده اند حتی پیغمبر آخر الزمان و دوازده امام و حوادث ثانی که در این عالم از خوب و بد از اول بدو دنیا تا آخر

وقوع یافته و می یابد دران عوالم هم بوقوع آمده ست بل همین
عالم ست که مکرر اعدام فرموده وایجاد ساخته · اکنون تماشا باید
کرد که عقل علمای این طایفه تا کجاست چه جائیکه پیغمبر آخر الزمان و امامانی
که درین عالم بوده اند اگر دران عوالم بوده اند پس یقین که اصحاب
این پیغمبر آخر الزمان کماکانوا هم دران عوالم بوده اند و بعد ازاو
خلفای راشدین بر مسند خلافت نشسته اند و امامان را مغلوب
ساخته اند و ظلم و عذاب مهما امکن بر اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم کرده اند و بیقین که درین خلق چندین هزار
عالم رجعت هم شده و محمد و تابعین او ازبرای انتقام زنده کرده
اند نمی دانم انهمه رجعت که شد امام غالب آمده ست یا باز مغلوب گشته
که درین رجعت شیعه را علم یقینی از غلبۂ امام حاصل شود جائی
در کتب شیعه دیده نشده و راویان ایشان هم روایت نکرده اند
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ
و دیگر بنگر چون خالق عالمیان پیش ازایجاد این عالم چندین هزار
عالم پیدا فرموده در هر عالم حضرت عمر بر امامانی که معصوم و منصوص مِن

جانب اللہ اند غالب ساخت چہ محالی لازم آید اگر پس ازاین عالم
ہم چندین ہزار عالم خلق نماید بصورت ہمین عالم چنان کہ اول بود
و در ہر عالم ہم چنین حضرت عمرؓ بر امامان غالب سازد اللہ اللہ چہ قدر
ظلم ست خدا عز مجدہ ظالم ست حاشا اِنَّ اللّٰہَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ
خصوصًا باخاصان و مقربان یا امامان عاصی و غیر ممتثل باوامر
اللہ بودند کہ چنین گرفتار شدند تعالیٰ جنابہم مِنْ ذٰالِکَ
ہُمْ مَعْصُوْمُوْنَ عَنِ الذُّنُوْبِ کُلِّہَا کَبِیْرَۃً کَانَتْ اَوْ صَغِیْرَۃً
اگر نزد شیعہ تقیہ بر خدا واجب باشد شاید کہ او سبحانہ از روی تقیہ
و خوف از عمرؓ خاصان و مقربان خود را مغلوب و مظلوم ساز دکہ
مستلزم عجز خدا و کفر صرف ست علی الخصوص کہ بر تقدیر این احتمالات
عدم قیام قیامت ہم لازم می آید حال آنکہ بنص کتاب و سنت
قیام ساعت ثابت ست آعاذنا اللّٰہُ مِنْ سُوْءِ الْاِعْتِقَادِ
اِنَّ اللّٰہَ ... یُحْیِیْ ... قَدِیْرٌ ... اللّٰہُ یُحْیِیْکُمْ ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ ثُمَّ
یَجْمَعُکُمْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَۃِ لَا رَیْبَ فِیْہِ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ
لَا یَعْلَمُوْنَ کنون از منصفی و طالب حقی مستفتی و بہ تلی

وراست و دروغ ازهم فرق میکند و می داند مرتد کیست و کافر کدام
لیکن چه فایده که این فرقه خاص و عام همه در تحت حکم آیه ؛
صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ داخل اند قال الله تبارك
وتعالى مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ علاوه ازین از
بس دلائل موهومه ومشکوکه خویش در ذهن ایشان مقرر و راسخ
گشته هرگاه حقیت صحابه وعدم مظلومیت ائمه به آیات قرآنی وسنت
رسول یزدانی ثابت کرده می شود و از تحریف و تاویل آن عاجز
می مانند انکار صرف می نمایند ومیگویند این افسانهای پیشینیان
ست حال آنکه حق سبحانه وتعالی درحق کافران فرموده ست که
إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللهِ قَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
پس معلوم گردید که اینفرقه برای ترویج مذهب فاسد خویش پیغمبری
واماماتی چند از وهم خود تراشیده فلا تمسک به اقوال وافعال
منحوته موهومه خویش می زنند والا هرکس رجوع بکتاب الله
وسنت رسول نقد وسیر وتواریخ نماید بداند که تا چه حقیت
صحابه وعدم جوری ظلم برائمه رضوان الله علیهم اجمعین ؛

معلوم میکند امروز اگرچه پردہ عناد و تعصب چشم آنہارا اعمی ساختہ
و دل ایشان را مہر نمودہ کما قال اللہ تعالیٰ خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى
قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيْمٌ و مذہب باطل خود حق می انگارند کما قال عزّ وجلّ كُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ عن قریب ان شاء اللہ تعالیٰ حق ظاہر و باہر
میگردد سَيَعْلَمُوْنَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْاَشِرُ وَيَوْمَ تَقُوْمُ
السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُوْنَ وَسَوْفَ تَرٰى اِذَا انْكَشَفَ
الْغُبَارُ اَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ اَمْ حِمَارٌ دراینجا ابیاتی چند
از مولانا جامی قدس اللہ سرہ که در سلسلۃ الذہب
مسطورست مناسب می افتد که ذکر کردہ شود و آن این ست

شیعئی پیش سنئی فاضل
گفت کای در علوم دین کامل
باز گو رمزی از علیؑ و لی
کو تقیم تو ئی و تی علیؑ
گفت کای درولای من واہی
ہر کدام این علیؑ سخن خواہی
زان علیؑ کش تو ئی ظہیر و معین
یا از ان کش منم رہی رہین
گفت من گرچہ اند کی دانم
در دو عالم علیؑ یکی دانم

شرح این نکته را تمام بگوی — آن کدامست و این کدام بگوی
گفت آن کو بود گزیدهٔ تو — نیست جز نقش نو کشیدهٔ تو
پیکری آفریدهٔ بخیال — گذرانیدهٔ برو احوال
پهلوانی بروت مالیده — بهر کین در وغا سگالیده
گر بیری بر تهوّر بی باک — کینه جوی و مفتّن سفّاک
بنده نفس خویش چون من و تو — فارغ از دین کیش چون من و تو
در خیبر بزور خود کنده — برده تا دوش و دور افکنده
بخلافت دلش بسی مایل — شد ابوبکر در میان حائل
بعد بوبکر خواست دیگر بار — لیک آن بر عمر گرفت قرار
چون ازین ورطه رخت بست عمر — شد خلافت نصیب یار دگر
ور تگ و پوی بهر این مطلوب — همه غالب شدند او مغلوب
با چنین وهم و ظن زنادانی — اسد الله غالبش خوانی
این علی در شمار ده که و مه — خود نبوده ست و رنباشد به
وان علی کش منم بجان بنده — سبلت نفس شوم را کنده
بر صف اهل زیغ با دل صاف — بهر اعلای دین کشیده مصاف

بوده از غایت فتوت خویش | خالی از حول خویش و قوت خویش
قدرت و فعل حق از او زده سر | کنده پی خویشتن در خیبر
خود چه خیبر که خیبر گردون | پیش آن دست و پنجه بود زبون
دید تا فات خود خلافت را | بی ضرورت نخواست آفت را
هر چه دانست بند از وی کرد | بست بر چشم مرد آفت مرد
چیست کرد آنکه از ظهور وجود | زو مکدر شود صفای شهود
تا کسی بود از انحراف مضمون | کاید آن کار را ز عهده برون
بود با او موافق منقاد | در جنگ و مخالفت نگشاد
چون همه روی در نقاب شدند | ذره سان محو آفتاب شدند
غیر از او کس ز خاص و عام نبود | که توانند به آن قیام نمود
لاجرم نصرت شریعت را | متکفل شد آن ودیعت را
بود سر کمال مصطفوی | گشت ختم خلافت نبوی
بود ختم رسل نبی و ز پی | شد علی خاتم خلافت وی
جمع از بیعتش ابا کردند | وندر آن سستی خطا کردند
سر کشیدند از اهل کمال | هست ناشی ز عین نقص و وبال

در جهان شاه و رهبری چو علی — گر کسی شد زهی دغلی
این علی در کمال خلق و سیر — عین بوبکر بود و عین عمر
لعن ایشان مکن که لعنت اوست — زشت باشد ز دوست لعنت دوست
نیست در هیچ معنی و جهتی — رافضی را به او مشابهتی
او بموهوم خویش دارد رو — زانکه موهوم اوست درخور او
آن علی به خود تراشیده — خاطر از مهر او خراشیده
هر کس همگان به این دغلی — چون کند مدح و آفرین علی
آید از مدح او علی را عار — و آفرینش بود علی را بار

پس بر تقدیر مظلوم و مغلوب بودن ائمه هدی و عدم حصول ترویج و تدوین دین مصطفویه بدست آنها بزعم شیعه نمی دانم فایده از وجوب وجود امام در هر عصر و هر زمان با وجود وجوب نصب آن بر خالق سبحانه و تعالی چیست چه هر گاه اموری که متعلق به نصب و وجود امام شد از دست او بر نیاید عدم و وجود او مساوی شد پس ثابت شد که مراد از ائمه نزد این فرقه ائمه موهومه اینها است و این بیت من کلام حجة الحق قدس الله سره السامی و هرزه سرائی

وزارژخانی صاحب رساله که جمیع علمای اہل سنت ازجواب من
عاجز و مبہوت شدند اینجا بر شیعیان معلوم می شود اگر این بندہ
که از قلت بضاعت علم و فہم قصیر خاک پای علمای فرق خود نمی تواند
شد از جواب عاجز ساختند اقوال کاذبہ صاحب رسالہ راست
خواہد شد می بینم شیعیان در در آمدن بمیدان مناظره چگونه اند
بر صدق واہیات صاحب رسالہ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ
قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِنْ كُنْتُمْ فِيْ رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَاْتُوْا
بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ وَادْعُوْا شُهَدَاۗءَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ
اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ حال چون بِعَوْنِ اللّٰهِ وَفَضْلِهٖ جواب شافی
از رسالہ مذکورہ دادہ شد لازم ست که ضمنا اثبات امامۃ خلفاء
اربعہ از آیات قرآنی کردہ شود زیرا که مخالفہ درین امر عظیم شد
الوقوع ست و منکرین امامۃ این بزرگواران از عدبیدون حصر فرقہ
شیعہ امامیہ اثنا عشریہ که درایں مشغول گردیدہ بغض و عناد
اصحاب رسول رشد بحد افراط رسانیدہ ابغض و سب جزو
بل واجب بل افضل من ذکر اللہ دانند ہمچنین حال فرقہ

خوارج ست در حق حضرت عثمانؓ و علی رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُمَا جزاھم اللّٰہ
بِمَا یَعْمَلُوْنَ وَیَقُوْلُوْنَ فِیْ حَقِّ الصَّحَابَۃِ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ سَبَّ اَصْحَابِیْ فَقَدْ سَبَّنِیْ
وَمَنْ سَبَّنِیْ فَقَدْ سَبَّ اللّٰہَ وَمَنْ سَبَّ اللّٰہَ یُوْشَکُ
اَنْ یُّوْخَذَ حال آنکہ سبّ رسول کفر ست پس سبّ اصحاب مستلزم
کفر ایشان شد و با وصف این ہرگاہ اثبات امامت خلفا بہ آیات
قرآنی کردہ شود گویند قرآن را اعتمادی و اعتباری باقی نماندہ ست
چہ الخلیفہ ثالث تحریف و تبدیل در او بسیار واقع شدہ ست
و حذف و زیادہ و تبدیل دارد بلکہ این قرآن را کتاب مُنَزَّل مِنَ اللّٰہِ نمی دانند
و در محرف عثمانی می نامند پس باید کہ اولاً ثابت نمائیم از کتب ایشان
کہ نزد جمہور علمای شیعہ اثنا عشریہ این قرآن محفوظ ست از تغییر و
تبدیل و نقصان و در او ہیچ گونہ تحریف راہ نیافتہ و ہمین قرآن ست
. . زمین نبی اصحاب می آموختند و بعد از او در زمان خلفای اربع
. . . و . و ق . . ح بود و گر کسے از ایشان دعوی نماید بوقوع
. . . . ن در . وقوش . . . و د و غیر مقبول ست و دعو . نیست بلا دلیل

تا در اثبات امامت ائمہ اربعہ ہیچ شک نماند و یقین حقیت امامت ایشانرا ثابت شود قَالَ الشَّيْخُ الصَّدُوقُ اَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَابُوَيْهِ الَّذِي هُوَ مِنْ اَعْظَمِ عُلَمَاءِ الشِّيْعَةِ الْاِثْنَا عَشَرِيَّةِ فِي رِسَالَتِهِ الْاِعْتِقَادِيَّةِ اِعْتِقَادُنَا فِي الْقُرْاٰنِ اَنَّ الْقُرْاٰنَ الَّذِي اَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى نَبِيِّهٖ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ وَهُوَ مَا فِي اَيْدِي النَّاسِ لَيْسَ بِاَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَمَبْلَغُ سُوَرِهٖ عِنْدَ النَّاسِ مِائَةٌ وَاَرْبَعَةَ عَشَرَ سُوْرَةً وَعِنْدَنَا وَالضُّحٰى وَاَلَمْ نَشْرَحْ سُوْرَةٌ وَاحِدَةٌ وَلِاِيْلَافِ وَاَلَمْ تَرَ كَيْفَ سُوْرَةٌ وَاحِدَةٌ وَمَنْ نَسَبَ اِلَيْنَا اَنَّا نَقُوْلُ اِنَّهٗ اَكْثَرُ مِنْ ذٰلِكَ فَهُوَ كَاذِبٌ

یعنی گفت شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن بابویہ آنکہ وازبزرگترین علماء شیعہ اثنا عشریہ است در رسالۂ اعتقادیہ خود کہ اعتقاد ما در قرآن این است کہ قرآنیکہ نازل کردہ حق تعالی بر نبی خود ہمین قرآن ما بین الدفتین است و ہمان است کہ در دست مردمان است و نبودہ است بیش ازین زیادہ ازین و عدد سورہ او نزد مردمان صد و چہاردہ سورہ است و نزد ما و الضحی و الم نشرح

یک سوره ست و لایلاف و الم ترکیف یک سوره ست و کسی
که نسبت کرده ست بطرف ما اینکه ما میگوئیم قرآن زیاده ازین بود
پس او دروغ گوی و کاذب ست وَفِی تَفْسِیرِ الْجَمْعِ الْبَیَانِ الَّذِی
هُوَ تَفْسِیرٌ مُعْتَبَرٌ عِنْدَ الشِّیعَةِ ذَکَرَ السَّیِّدُ الْاَجَلُّ الْمُرْتَضٰی
عَلَمُ الْهُدٰی ذُو الْمَجْدِ اَبُو الْقَاسِمِ عَلِیُّ بْنُ حُسَیْنِ الْمُوسَوِی
اِنَّ الْقُرْاٰنَ کَانَ عَلٰی عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ
سَلَّمَ مَجْمُوْعًا مُؤَلَّفًا عَلٰی مَا هُوَ الْاٰنَ وَاسْتَدَلَّ عَلٰی ذٰلِکَ
بِاَنَّ الْقُرْاٰنَ کَانَ یُدَرَّسُ وَیُحْفَظُ جَمِیْعُهٗ فِیْ ذٰلِکَ الزَّمَانِ
حَتّٰی عُیِّنَ عَلٰی جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ فِیْ حِفْظِهِمْ وَاَنَّهٗ کَانَ
یُعْرَضُ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَیُتْلٰی عَلَیْهِ وَاَنَّ
جَمَاعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ کَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ وَاُبَیِّ بْنِ کَعْبٍ
وَغَیْرِهِمَا خَتَمُوا الْقُرْاٰنَ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
عِدَّةَ خَتَمَاتٍ وَکُلُّ ذٰلِکَ بِاَدْنٰی تَاَمُّلٍ یَدُلُّ عَلٰی اَنَّهٗ
کَانَ مَجْمُوْعًا مُرَتَّبًا غَیْرَ مَنْثُوْرٍ وَّلَا مَبْثُوْثٍ وَذَکَرَ اَنَّ
مَنْ خَالَفَ مِنَ الْاِمَامِیَّةِ وَالْحَشْوِیَّةِ لَا یُعْتَدُّ بِخِلَافِهِمْ فَاِنَّ

الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب الحدیث نقلوا اخبارا ضعیفۃ ظنوا صحتہا لا یرجع بمثلہا عن المعلوم المقطوع علی صحتہ انتہی یعنی در تفسیر مجمع البیان آنکہ تفسیریست معتبر نزد شیعہ ذکر نمودہ ست سید بزرگ مرتضی آنکہ علم ہدایت و صاحب مجد ست ابوالقاسم محمد بن علی بن حسین موسوی اینکہ قرآن بود در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مجموع و مؤلف بر نحوی کہ الآن موجود ست و استدلال نمودہ باینکہ قرآن دران زمان درس دادہ می شد و حفظ کردہ می شد تمام آن تا اینکہ معین شدند جماعتی از صحابہ در حفظ داشتن قرآن و باینکہ قرآن عرض کردہ می شد برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و خواندہ می شد براو و باینکہ جماعتی از صحابہ مثل عبد اللہ بن مسعود و ابی بن کعب و غیرہما ختم کردند قرآن را بر نبی علیہ السلام چند ختمات و بر یک از این دلایل کہ ذکر شد باندک تامل دلالت میکند براینکہ قرآن مجموع و مرتب غیر منتشر و غیر پراگندہ بود در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ذکر نمود کہ کسے کہ مخالف این امرست از امامیہ و حشویہ خلاف

ایشان را اشتباهی نیست زیرا که خلاف منسوبست بطرف قومی از اصحاب حدیث که نقل کرده اند اخبار ضعیفه و گمان کرده اند صحت آن را و رجوع کرده نمی شود بمثل این چیز از معلومی که بجزم و یقین ثابت شده است صحت او و قال السید المرتضی ایضاً:

اِنَّ العِلْمَ بِصِحَّةِ القُرْاٰنِ کَالعِلْمِ بِالبُلْدَانِ وَالحَوَادِثِ الکِبَارِ وَالوَقَائِعِ العِظَامِ المَشْهُوْرَةِ وَاَشْعَارِ العَرَبِ المَسْطُوْرَةِ فَاِنَّ العِنَایَةَ اِشْتَدَّتْ وَالدَّوَاعِی تَوَفَّرَتْ عَلٰی نَقْلِهٖ وَبَلَغَتْ اِلٰی حَدٍّ لَمْ تَبْلُغْ اِلَیْهِ فِیْمَا ذَکَرْنَاهُ لِاَنَّ القُرْاٰنَ مُعْجِزَةُ النُّبُوَّةِ وَمَاْخَذُ العُلُوْمِ الشَّرْعِیَّةِ وَالاَحْکَامِ الدِّیْنِیَّةِ وَعُلَمَاءُ المُسْلِمِیْنَ قَدْ بَلَغُوْا فِیْ حِفْظِهٖ وَعِنَایَتِهِ الغَایَةَ حَتّٰی عَرَفُوْا کُلَّ شَیْءٍ فِیْهِ مِنْ اِعْرَابِهٖ وَقِرَاءَتِهٖ وَحُرُوْفِهٖ وَاٰیَاتِهٖ فَکَیْفَ یَجُوْزُ اَنْ یَکُوْنَ مُغَیَّرًا اَوْ مَنْقُوْصًا مَعَ العِنَایَةِ الصَّادِقَةِ وَالضَّبْطِ الشَّدِیْدِ

یعنی گفت سید مرتضی هم اینکه تحقیق علم بصحت قرآن مانند علم است بشهرها و حوادث بزرگ و وقایع عظیمه که مشهور و معروف اند و مانند علم است بشعرهای عرب که در

کتابهای مسطوره ندیس بدرستی که قصد بسیار شده و خواهشها وفور یافته
است بر نقل قرآن و رسیده است بحدی که نمی رسد باو چیزهائی که ذکر
کردیم ما او را زیرا که قرآن معجزهٔ نبوة و ماخذ علوم شرعیه و احکام دینیه
است و علمای مسلمین مبالغه کرده اند در حفظ او و قصد فایده یافتن از
او تا اینکه دانستند هر چیزی که در اوست از اعراب و قراءت و شناختن
حروف و دانستن آیات پس چگونه جایز است که قرآن مغیر و منقوص باشد
با وصف قصد صادق و ضبط محکم وَقَالَ الْقَاضِیْ نُوْرُ اللهِ الشُّوْشْتَرِیْ
اَلَّذِیْ هُوَ مِنْ عُلَمَائِهِمُ الْمَشْهُوْرِیْنَ فِیْ کِتَابِهِ الْمُسَمّٰی بِمَصَائِبِ النَّوَاصِبِ
مَا نُسِبَ اِلَی الشِّیْعَةِ الْاِمَامِیَّةِ بِوُقُوْعِ التَّغْیِیْرِ فِی الْقُرْآنِ لَیْسَ
مِمَّا قَالَ بِهٖ جُمْهُوْرُ الْاِمَامِیَّةِ اِنَّمَا قَالَ بِهٖ شِرْذِمَةٌ قَلِیْلَةٌ
مِنْهُمْ لَا اِعْتِدَادَ بِهِمْ فِیْمَا بَیْنَهُمْ اِنْتَهٰی یعنی گفت قاضی نور الله
شوشتری آنکه او از علمای مشهورین شیعه است در کتاب خود که نام او مصائب
النواصب است آنچه نسبت کرده شده است بطرف امامیه از وقوع تغیر
در قرآن [illegible] شیعه [illegible] باشند [illegible]
بلکه [illegible]

يشان و قال الملا صادق في شرح الكليني يظهر القرآن بهذا
الترتيب عند ظهور الامام الثاني عشر و يشهر به انتهى يعني
گفت ملا صادق در شرح کلینی که ظاهر می شود قرآن به این ترتیب نزد
ظهور امام دوازدهم که امام مهدی باشد و شهرت میدهد همین قرآن را
انتهى و قال محمد بن الحسن الحر العاملي الذي هو من كبار
المحدثين في فرقة الامامية في رسالة كتبها في رد بعض
معاصريه اینکه هر کسی که تتبع اخبار و تفحص تواریخ و آثار نموده بعلم
یقینی می داند که قرآن در غایت و اعلی درجهٔ تواتر بوده و آلاف صحابه
حفظ و نقل می کردند او را و در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مجموع
و مؤلف بود انتهی پس ظاهر شد که مذهب محقق نزد علماء فرقهٔ امامیه
اثنا عشریه این ست که قرآنی که نازل کرده ست خدا یتعالی بر نبی
خود همین قرآن ما بین الدفتین و در دست مردمان ست و زیاده از این
نبوده ست و در عهد رسول الله مجموع و مؤلف بوده ست و هزارها
از صحابه او را حفظ و نقل کرده اند و جماعتی از صحابه مثل عبد الله بن
مسعود و ابی بن کعب وغیره هما ختم کرده اند قرآن را بر نبی صلی الله

علیه وسلم خبرهای بسیار وظاهر میشود و مشتهر می یابد همین قرآن از همین ترتیب وقت ظهور امام مهدی و جمعی قلیل که قائلند بوقوع تغیر و نقصان دراو قول شان مردود و غیر مقبول ست و بعضی اخبار ضعیفه که واله ست در مذهب ایشان بوقوع تبدیل دران رجوع نموی مثل این چیز ما از معلوم می که بیقین ثابت شده ست صحت آن و اگر شیعه گویند که تحریف و تبدیل قرآن از عثمان بن عفان بحدی شهرت یافته که حکم تواتر گرفته نزد عوام و خواص امامیه و کسی منکران نیست حتی از صبیان اگر پرسیده شود تسلیم می نمایند و همچنین که اقوال قائلین بوقوع تغیر در کلام رب العالمین محتمل ست ضعف و کذب آن همچنین اقوال علماء مذکورین به نسبت عوام شیعه و بعض خواص ایشان محتمل ست ضعف و کذب آن و عدم اعتبار و اعتماد بآن لان

الاخبار مطلقا عند عدم الدلائل العقلية او النقلية الدالة على صدقها تحتمل الصدق والكذب متساويا

میرسد که درین امر تعاید قائلین بوقوع نمایم و اقوال مانعین را از درجهٔ اعتبار و اعتماد بیندازیم تا وجه ترجیح که مدار اثبات و ترویج

مذہب شیعہ تمسک بہ اقوال قائلین ست جواب گوئیم بچند وجہ اولا
گوئیم کہ مدار تقلید بر مجتہدین و علماء معتبرین ست در جمیع احکام اعتقادیہ
و اعمالیہ اگر قولی از اقوال غیر معتبرین با قولی از اقوال مجتہدین مقابلہ
نماید قولش مردود و غیر مقبول و از درجہ اعتبار ساقط ست ثانیا آنچہ
مجتہدین روایت کردہ اند بتواتر روایت کردہ اند در روایت
قائلین خبر واحد ست و خبر واحد ہر گاہ اقتضا نماید علمی را و یافتہ
نشود در ادلہ قاطعہ چیزی کہ دلیل باشد بر او واجب ست ردّ
او را چنانچہ برین تصریح نمودہ ست ابن مطہر حلی در کتاب خود
کہ نام او مبادی الوصول الی علم الاصول ست و اقوال مجتہدین
و علمای مذکورین نسبت بعوام شیعہ و بعض خواص ایشان ضعیف
دانستن کمال جہل و نادانی ست و نہایت غفلت از دین و اتباع
شیطانی ست ثالثا احتمال ضعف و کذب اقوال علماء معتبرین
درین امر مستلزم ضعف و کذب جمیع اقوال ایشان ست پس
نباید کہ شیعہ مقلد ہیچ امری از امور دینیہ کہ مروی و منقول از ایشان
باشد نشوند رابعا اگر برای خاطر شیعہ ازین ہمہ در گذریم کلام اللہ

برکذب اقوال قائلین و صدق اقوال منکرین حجتی ست ساطع
و برہانی ست قاطع قال سبحانہ تعالیٰ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَاِنَّا
لَہٗ لَحَافِظُوْنَ لَا یَاْتِیْہِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْہِ وَلَا مِنْ خَلْفِہٖ
تَنْزِیْلٌ مِّنْ عَزِیْزٍ اَلْحَکِیْمِ پس تجویز تغیر و تبدیل در کلام رب جلیل مستلزم
کذب این آیات ست فَالتَّالِیْ بَاطِلٌ لِاَنَّہٗ مُحَالٌ فَالْمُقَدَّمُ مِثْلُہٗ
لِاَنَّ مَا یَسْتَلْزِمُ الْمُحَالَ فَھُوَ مُحَالٌ بِالْبَدَاھَۃِ وَھُوَ الْمَطْلُوْبُ
واگر شیعہ گویند کہ محتمل ست کہ آیات دالہ بر عدم تغیر و نقصان در
قرآن موضوعات عثمان باشد گویم کہ محتمل ست کہ آیات دالہ بر وجوب
صوم و صلوٰۃ و زکوٰۃ و غیرہا من الامور الدینیۃ ہم موضوعات او باشد
بل محتمل ہست کہ قرآن بتمامہ موضوع و مخترع او باشد پس تمسک اہل اسلام
بکلام ملک علام فی وجہ شد حال آنکہ مدار تحقیق دین محمدی بر قرآن ست
و ثبوت احکام شرعیہ بہ و ست پس بریں تقدیر ملت اسلام ہباء
منثورا گشت و این خلاف عقل و نقل ست و ثبوت قرآن بر خبر
متواتر ست و خبر متواتر مفید علم یقینی ست اجرای این احتمالات در کلام
اعتقادیہ کمال سفاہت و جہالت۔ و موجب مفاسد کثیرہ ست نعوذ

با الله من شرور الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس علاوه براین که بیان آیه بمثل آیات قرآنی
در قوه هیچ بشری نیست قال الله تبارک وتقدس وان
کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله
وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین
پس بنا بر تقریر مذکور شبهه لزوم دور و دلالت شیئی بر نفس خود زایل
گردید بدلان الآیات یفسر بعضها بعضا و در تفسیر صراط المستقیم که
تفسیری است معتبر نزد علمای شیعه در تفسیر این آیه نوشته است
ای انا لحافظون من التحریف والتبدیل والزیادة والنقصان
پس هرگاه از کتب معتبره شیعه ثبوت رسید که این قرآن
مصون از نقصان و تغییر و محفوظ از تحریف و تبدیل است و مذهب
محقق هم نزد امامیه اثنا عشریه همین است ما گوییم که قرآن ناطق است
به اینکه از صحابه کبار رضی الله عنهم هرگز چیزی صادر نشده است
قولا و فعلا که موجب کفر وطغیان و مخرج ایشان باشد از
ایمان و دال است بر حقیقت امامت خلفاء اربعه و تصدیق اقوال و افعال

ایشان و مبشر است ایشانرا بهشت وجنان و عدم سؤال وحساب
از ایشان قال سبحانه فی سورة التوبة والسابقون الاو
لون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذالک الفوز العظیم ازین
آیه ثابت شد از برای سابقین اولین از مهاجرین وانصار
چهار چیز اول رضوان او تعالی از ایشان دویم رضوان ایشان
از خالق انس وجان سیوم تبشیر ایشان به جنت چهارم خلود ایشان
در جنت وشک نیست که ابو بکر صدیق وعمر فاروق وعثمان ذی النورین
از سابقین اولین واز مهاجرین بودند چنانچه امیر المومنین علی هم
از ایشان بود رضی الله عنهم اجمعین پس ثابت گردید برای ایشان
امور اربعه مذکوره وصحت خلافت ایشان وعدم ورود طعن
طاعنان من الروافض والخوارج در حق ایشان قال عز
اسمه فی سورة التوبة ایضا الذین امنوا وهاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم

دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُوْنَ يُبَشِّرُهُمْ
رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيْهَا نَعِيْمٌ
مُقِيْمٌ خَالِدِيْنَ فِيْهَا اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيْمٌ پس بیان فرمود
حق سبحانه در حق مومنان مهاجرین مجاهدین فی سبیل الله چهار امر
اوّل بودن درجه ایشان اعظم عند الله دویم بودن ایشان
فایزین بمراد خویش مِمَّا وعده اٰتَاهُمُ اللّٰهُ سیوم بودن ایشان مبشرین
برضوان و رحمة الله چهارم خلود ایشان ابدا فی جنات الله
و تاکید نمود امر رابع را نهایة تاکید بسه عبارت اعنی قَوْلُهُ مقیم
وخالدین و ابدا و شک نیست که خلفاء ثلثه از مومنین مهاجرین
مجاهدین فی سبیل الله باموالهم و انفسهم بودند چنانچه
علی رضی الله عنه هم از ایشان بود پس ثابت شد برای ایشان
امور اربعه مذکوره و حقیقة خلافت ایشان قَالَ جَلَّ جَلَالُهُ فی سورة
التوبة اَیْضًا لٰكِنِ الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ جَاهَدُوْا
بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ وَاُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَاُولٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ

خالدین فیہا ذالک الفوز العظیم و درین آیہ ہم بیان فرمود حق
سبحانہ در حق مؤمنین مجاہدین چہار چیز اوّل برای ایشان بودن
خیرات دویم بودن ایشان مفلحین بفضل رب کائنات سیوم وعدہ
دادن ایشان بجنات چہارم خلود ایشان در جنات و شبہہ نیست
در اینکہ خلفاء ثلثہ از مؤمنین مجاہدین بودند پس ثابت شد برای ایشان
امور اربعہ مذکورہ قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی فِیْ سُوْرَۃِ التَّوْبَۃِ اَیْضًا اِنَّ اللّٰہَ
اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَہُمْ وَاَمْوَالَہُمْ بِاَنَّ لَہُمُ الْجَنَّۃَ
یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ فَیَقْتُلُوْنَ وَیُقْتَلُوْنَ وَعْدًا عَلَیْہِ
حَقًّا فِی التَّوْرٰۃِ وَالْاِنْجِیْلِ وَالْقُرْاٰنِ وَمَنْ اَوْفٰی بِعَہْدِہٖ
مِنَ اللّٰہِ فَاسْتَبْشِرُوْا بِبَیْعِکُمُ الَّذِیْ بَایَعْتُمْ بِہٖ وَذَالِکَ
ہُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ اَلتَّاۤئِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّاۤئِحُوْنَ
الرَّاکِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّاہُوْنَ
عَنِ الْمُنْکَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰہِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ درین
آیتہ وعدہ کرد جنات را خالق جنات از برای مومنین مجاہدین
وعدۂ مؤثق و موصوف ساخت ایشان را بنہ صفتہ پس واضح

ولایح گردید که ایشان موصوف بصفات مذکوره بودند و فائز
بجنات نعیم خواهند شد و الا کذب آیته لازم آید و در سورهٔ حج فرموده است
اَلَّذِیْنَ اِنْ مَّکَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ
وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ
وَقَوْلُهٗ اَلَّذِیْنَ اِنْ مَّکَّنّٰهُمْ صفت کسانی ست که مذکور اند
در آیه ما قبل این وَهُوَ الَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ الخ پس مراد
از موصوفین درین آیه مهاجرین اند نه انصار زیرا که انصار از
دیار خویش مخرج نشدند پس وصف نمود مهاجرین را به این شرط که اگر
تمکین یافتند در زمین و حق سبحانه سلطنت به ایشان عطا فرمود
ممتثل و منقاد به امور اربعه که اقامة صلوة و ایتاء زکوة و امر بالمعروف
و نهی عن المنکر باشند خواهند شد لیکن چون ثابت شد بتواتر و دیگر طرق
که مفید علم یقینی ست که خدایتعالی خلفاء اربعه را رضی الله عنهم تمکین و
سلطنت عطا فرمود واجب شد اقامت ایشان امور اربعه را و اتصاف
ایشان به صفات مذکوره تا کذب آیته لازم نیاید پس ثابت شد بودن
ایشان بر طریق حق و مذهب محقق و امام بحق وَقَوْلُهٗ تَعَالٰی وَعَدَ اللّٰهُ

عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ دال ست براین که موصوفین مذکورین لامحاله
خدایتعالی ایشان را تمکین روی زمین و سلطنت امور دنیا و دین
عطا خواهد فرمود و بعد از ان امور بطرف حق سبحانه راجع می شوند
فَاِنَّهُ لَایَزُوْلُ مُلْکُهُ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْ سُوْرَةِ النُّوْرِ وَعَدَ اللّٰهُ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ
کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی
ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا یَعْبُدُوْنَنِیْ
لَایُشْرِکُوْنَ بِیْ شَیْئًا وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ فَاُولٰئِکَ هُمُ
الْفٰسِقُوْنَ و لفظ من فی قوله منکم از برای تبعیض و کم ضمیر خطاب ست
پس دلیل شد بر اینکه مراد برین خطاب بعضی مومنین موجودین
در زمان نزول این سوره می باشند نه جمیع ایشان و لفظ استخلاف
هم دلیل ست بر اینکه حصول این وعده بعد رسول اللّه صلی اللّه
علیه وسلم می باشد و شک نیست که بعد رسول اللّه طریقه نبوت مسدود
ست و نبی بعد از او نیست زیرا که او خاتم انبیا ست چنانچه قرآن و
احادیث به این ناطق اند پس ثابت شد که مراد به این استخلاف طریقه

امامت ست وضمایری که راجع اند بطرف ایشان فی قوله
لیستخلفنهم الی قوله لایشرکون جمیع بر صیغه جمع واقعند
وجمع بر اقل از سه محمول نمی شوند پس بیقین ثابت شد که آئمه مو
عودین در آیة اقل از سه نمی باشند و قوله لیمکنن لهم وعده است
به تحصیل ایشان قوت وشوکت را ونفاذ امر ایشان در عالم و دست
یافتن وغالب آمدن واحاطه تامه نمودن بر اکثر افراد بنی آدم
و قوله دینهم الذی ارتضی لهم دلیل ست بر اینکه دینی که در عهد
ایشان ظاهر می شود ومردم را به انقیاد او امر می فرمایند دینی ست
که مرضی وپسندیده او ست سبحانه ورسول و در تدوین وتبلیغ او
میکوشید و در ترویج واظهار او جهاد می نمود و قوله ولیبد
لنهم من بعد خوفهم امنا دلیل ست بر اینکه ایشان در عهد
امامت خویش در امن واامانند وخوف هراس از منافقین و کافرین
ندارند و در تقیه واخفای دین نبویه عمر خود سر نمی نمایند کما زعمت
الشیعة فی حق الائمة الطاهرین رضوان الله علیهم اجمعین
و قوله یعبدوننی لایشرکون بی شیئا دلیل ست بر اینکه

ایشان در عہد امامت وخلافت خویش با ایمان بودند واز شرک ونفاق پاک ومبرا ودل ایشان از محبت ماسوی اللہ خالی ومعرا بود پس این آیۂ شریفہ حجتی ست بالغ ودلیلی ست ساطع بر صحت امامت ائمۂ اربعہ رضی اللہ عنہم خصوصاً خلفاء ثلثہ اعنی ابابکر صدیق و عمر فاروق وعثمان ذی النورین زیرا کہ فتوحات عظیمہ وتمکین تام وظہور دین وحصول امنی کہ در عہد ایشان بود در عہد امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نبود چہ حضرت علی در عہد شریف خویش بمحاربۂ اہل صلوۃ مبتلے گردید فتح ونصرتے وتمکین وامنی وتسلطی بر کفار در زمان او از برای مومنین حاصل نشد چنانچہ در کتب شیعہ مذکور ست کہ حضرت علی بارہا می فرمود کہ اِبْتُلِیْتُ بِقِتَالِ اَہْلِ الْقِبْلَۃِ پس ثابت شد کہ آنچہ شیعہ در حق خلفاء ثلثہ طعن میکنند وآنچہ خوارج در حق عثمان وعلی بعمل می آورند مردود وقابل لعنت نیست و مخالفت نص قرآنی ست وہمہ در خسران مبین و نقصان دین خویشند قال اللہ تعالی فی سورۃ الحج وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ

مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرَاهِيْمَ هُوَ سَمّٰكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ وَفِيْ هٰذَا لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيْدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَاعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ در این آیه حق سبحانه و تعالیٰ اصحاب را مسلمین یاد نمود و ایشان را امر بجهاد و اعتصام باللہ و دیگر امور شرعیه فرمود پس استقامت ایشان در جادهٔ شرع نبوی ثبوت پیوست قَالَ سُبْحَانَهٗ فِيْ سُوْرَةِ الْفَتْحِ فِيْ حَقِّ الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْاَنْصَارِ الَّذِيْنَ كَانُوْا مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ صُلْحِ الْحُدَيْبِيَةِ اِذْ جَعَلَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَتَهٗ عَلٰى رَسُوْلِهٖ وَعَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى وَكَانُوْا اَحَقَّ بِهَا وَاَهْلَهَا وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا پس بیان فرمود عزّ اسمه در حق ایشان چهار چیز اوّل بودن ایشان شریک رسول صلی اللہ علیہ وسلم در نزول سکینه دویم بودن ایشان مومنین سیوم الزام کلمهٔ تقوی وغیر منفک از ایشان چهارم بودن ایشان احق بکلمهٔ تقوی واهل

آن و شک نیست در اینکه ابابکر و عمر رضی اللہ عنہما از گروہ مہاجرین
بودند پس ثابت شد برای ایشان و غیر ایشان امورِ اربعہ مذکورہ
و اگر کسے اعتقادی غیر این در حق ایشان داشتہ باشد باطل و فاسد
و مخالف نص قرآنی و در تحت حکم آیۂ وَ مَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰہُ
فَاُولٰٓئِکَ ھُمُ الْکٰفِرُوْنَ داخل ست وَ اَیْضًا قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی
فِیْ سُوْرَۃِ الْفَتْحِ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗٓ اَشِدَّآءُ عَلَی
الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَھُمْ تَرٰىھُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا
مِّنَ اللّٰہِ وَ رِضْوَانًا سِیْمَاھُمْ فِیْ وُجُوْھِھِمْ مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ
درین آیۃ مدح فرمود صحابہ را ببودن ایشان اشداء بر کفار و رحماء
درمیان خویش و بودن ایشان راکعین و ساجدین و خواہندۂ
فضل و رضوان از حق مبین پس ہر کس کہ دعوی اسلام نماید و طریق
صواب و اعتقاد غیر این داشتہ باشد در حق اصحاب مخطی و گمراہ
و از شرع نبوی دور افتادہ و در خسران دین و دنیاست قَالَ اللّٰہُ
تَعَالٰی فِیْ سُوْرَۃِ الْحُجُرٰتِ وَلٰکِنَّ اللّٰہَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ الْاِیْمَانَ
وَ زَیَّنَهٗ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَکَرَّہَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوْقَ وَ الْعِصْیَانَ

أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ازاین آیه مفهوم وثابت گردید که صحابه
محبت ایمان داشتند وکفر وفسق وعصیان را مکروه می داشتند
ودر دین اسلام راشدین وهادیین بودند پس اعتقاد ضد این اشیا
درحق ایشان خطا وایشان را خلاف این دانستن کار جهلا
وسفهاست قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي سُورَةِ الْحَشْرِ لِلْفُقَرَاءِ
الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ
مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِ
هِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
پس سبحانه وتعالی مدح ووصف نمود مهاجرین وانصار را بشش
چیز اول نبودن هجرت ایشان بهوای نفس وخواهش دنیا
بلکه محض برای ابتغاء مرضات الله بود دوم بودن ایشان ناصرین و
مددگاران دین خدا ورسول او سیوم بودن ایشان صادقین

وراست گو قولاً و فعلاً چهارم بودن انصار محبین و دوست دارندگان
مرکسانی که بطرف ایشان ہجرت میکروند پنجم بودن انصار مسرورین وخوشوقت
در حصول چیزی ازبرای مهاجرین ششم مقدم داشتن انصار مهاجرین را
بر نفسهای خویش با وصف احتیاج مهاجرین بطرف انصار پس
این اوصاف ستہ حجتی ست بالغ بر کمال ایمان ایشان عَلَیْهِمُ التَّحِیَّةُ
وَالرِّضْوَانُ وہمین فقراء مهاجرین بودند که به ابی بکر رضی اللہ عنہ
خطاب می کردند که یَا خَلِیْفَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ پس ہرگاه از کلام ملک
علام ثابت گردید بودن ایشان صادقین وراست گو فی جمیع
اَقْوَالِهِمْ وَاَفْعَالِهِمْ واجب گردید بودن ایشان صادقین وراست
گو در این قول خاص یعنی خطاب ایشان به ابی بکر یَا خَلِیْفَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ
تا کذب آیۃ لازم نیاید و ہرگاه این مقدمہ ثابت گردید واجب
گردید بر جمیع مکلفین جزم ویقین بصحت امامت خلفاء اربعه رضی اللہ عنہم
اجمعین پس ظاہر و باہر گردید که طاعنین خلافت اربعه از فریقین ہمہ
مخالف قرآن مبین اند ومنقاد وممتثل بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ نیستند
فَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ وَقَالَ

جَلَّ وَعَلا فِي سُوْرَةِ اٰلِ عِمْرَانَ كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْ
مِنُوْنَ بِاللّٰهِ در این آیه حق سبحانه اصحاب را وصف نمود به سه صفت
اول بودن ایشان بهترین امة دویم بودن ایشان آمرین
بالمعروف وناهین عن المنکر سیوم بودن ایشان مؤمنین بالله
عزوجل وهمچنین آیات دیگر بر اثبات ایمان وصدق اصحاب وصحت
امامة خلفاء اربعه بسیارست لیکن چون خوف تطویل داشتم اکتفا
بر دوازده موضع بعدد ائمه طاهرین دوازده امام رضی الله عنهم
اجمعین کردم اگر در خانه کس ست یک حرف بس ست فَاَمَّا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا فَيَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّهِمْ كَاَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ
وَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَيَقُوْلُوْنَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا
كَالْخَوَارِجِ وَالشِّيْعَةِ يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا اجمالا چون
از آیات قرآنی اثبات امامة ائمه اربعه شد ومعلوم گردید که هرچه روا
خوارج در حق ایشان از طعن وجرح بعمل می آورند همه مردود وغیر
مقبول ومخالف نص قرآنی ست بلکه اگر در کتب ایشان نظر کرده شود

مذہب مروجہ ہر یک بنسبت مذہب اہل حق مثل خط بر آب است بدلایل
موہومہ و شکوک مذہبی بہم بستہ عوام را گمراہ ساختہ اند و یحسبون انہم
علی شیء الا انہم ہم الکاذبون پس باید کہ از کتب ایشان ہم امامت
خلفاء اربعہ ثابت نمائیم تا بر عوام و خواص واضح و لایح گردد کہ ہر چہ این
فرقہ در حق خلفا می گویند ہمہ از بغض و عناد است و الا ہر گاہ صحت امامت
ائمہ اربعہ از کتب ایشان ثابت شود و خود بآن قایل باشند چرا در
صدد طعن و جرح شوند و بتاویلات موہومہ خلقی را گمراہ سازند مثلہم
کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء
منک انی اخاف اللہ رب العلمین حالا بعدد پنج تن آل
عبا علیہم السلام پنج روایت از اقوال اہل بیت رضی اللہ عنہم از کتب
معتبرہ ایشان نقل خواہیم نمود اولا در نہج البلاغۃ کہ کتابیست معتبر
نزد شیعہ مذکور است کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمودند للہ در
فلان فلقد قوم الاود و داوی العمد و اقام السنۃ و
خلف البدعۃ ذہب نقی الثوب قلیل العیب اصاب خیر
ہا و سبق شرہا ادی الی اللہ طاعتہ و اتقاہ بحقہ رحل وتر

كهم في طرق منشعبة لا يهتدي فيه الضال ويستيقن
المهتدي انتهى والمراد بفلان على مختار اكثر الشارحين
منهم البحراني ابوبكر الصديق رضي الله عنه وعلى مختار بعض
الشارحين عمر الفاروق رضي الله عنه فذكر علي رضي الله
عنه عشرة اوصاف من اوصاف ابي بكر او عمر رضي الله
عنهما فلا بد من وجودها فيهما لان الامام معصوم
من الكذب فلما ثبتت هذه الاوصاف لهما بعد مماتهما
باقرار علي رضي الله عنه فما بقي في صحة خلافتهما شك ثانيا
در كشف الغمه كه تصنيف علي بن عيسى اردبيلي اثنا عشري ست كه
يكي از فضلاء معتمدين ست نزد اماميه مسطور ست كه سئل الامام ابو
جعفر عليه السلام عن حلية السيف هل يجوز فقال نعم قد
حلى ابوبكر الصديق سيفه فقال الراوي اتقول هكذا فوثب
الامام عن مكانه فقال نعم الصديق نعم الصديق نعم الصديق
فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله قوله في الدنيا والآخرة
انتهى فثبت باقرار الامام الهمام ان ابابكر الصديق رضي الله

عنه صديق حق ومنكره كاذب في الدنيا والاخرة جزاهم
الله سوء الجزاء بما يقولون في حق الصحابة ثالثاً وقع
في بعض مكاتيب علي رضي الله عنه على ما نقل شارحوا
نهج البلاغة في حق ابي بكر وعمر رضي الله عنهما هكذا لعمري
ان مكانهما من الاسلام لعظيم وان المصاب بهما لجرح
في الاسلام شديد رحمهما الله وجزاهما الله باحسن ما
عملا رابعاً نقل صاحب الفصول الذي هو من كبار علماء
الامامية الاثنا عشرية عن الامام الهمام محمد الباقر رضي الله
عنه هكذا انه قال لجماعة خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان
الا تخبروني انتم من المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم
واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله
ورسوله قالوا لا قال فانتم من الذين تبوؤا الدار والايمان
من قبلهم يحبون من هاجر اليهم قالوا لا قال اما انتم فقد
برئتم ان تكونوا احد هذين الفريقين وانا اشهد انكم
لستم من الذين قال الله تعالى فيهم والذين جاءوا من بعدهم

يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤف رحيم
فالخائض في الصديق والفاروق وذي النورين رضي الله
عنهم خارج عن الفرق الثلاثة الذين مدحهم الله بشهادة
الامام الهمام رضي الله عنه خامسا في التفسير المنسوب
الى الامام الهمام الحسن العسكري رضي الله عنه وعن ابائه
الكرام هكذا ان الله اوحى الى ادم ليفيض على كل واحد
من محبي محمد وال محمد واصحاب محمد ما لو قسمت على كل عدد
ما خلق الله من طول الدهر الى اخره وكانوا كفارا لأداهم
الى عاقبة محمودة والايمان بالله حتى يستحقوا به الجنة
وان رجلا من يبغض ال محمد واصحابه او واحدا منهم
يعذبه الله عذابا لو قسم على مثل خلق الله لاهلكهم
اجمعين انتهى فعلم ان المحبة المنجية ما يكون بالنسبة
الى احدهما وان بغض واحد من الال والاصحاب كاف
للهلاك فويل للذين يبغضون جميعهم ولا يحبون

اَحَدٌ مِّنْهُمْ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَّفْعَلُ ذَالِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّوْنَ اِلٰٓى اَشَدِّ الْعَذَابِ
وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ اکنون چون بِعَوْنِ اللّٰهِ الْوَدُوْدِ
جواب صافی شافی از رسالہ مذکورہ دادہ شد وَضِمْنًا لِكَثْرَةِ
الْبَحْثِ وَالْكَلَامِ فِيْهَا بِاٰيَاتِ كَلَامِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْعَلَّامِ وَ
اَقْوَالِ اَئِمَّةِ الْكِرَامِ حقیۃ خلافۃ خلفاء اربعہ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
بثبوت پیوست و بعلم یقینی دانستہ شد کہ ہفوات مخالفین درحق
اصحاب خاتم النبیین سراسر غلط و قابل التفات نیست بل ہمہ تسویلا
شیطانی ست لشرط خود و فا نمودہ استفتای مسئلہ تحلیل از
شیعیان میشود میگوییم تحلیل یعنی ہبہ نمودن فرج کنیز خود بدیگران
یا امانت وعاریت دادن و اذن بمجامعت آن بغیر آنکہ از ملک
مالک بیرون رود نزد شیعہ جایز ست یا نہ بر تقدیر اختیار شق ثانی
اینک کتب فقہیہ ایشان حاضر جای انکار نیست فَلْيَرْجِعُوْا وَ
يُطَالِعُوْا قَالَ الْحِلِّيُّ فِيْ كِتَابِهِ الْمُسَمّٰى بِالْاِرْشَادِ وَيَجُوْزُ تَحْلِيْلُ
اَمَتِهِ وَاُمِّ وَلَدِهِ وَمُدَبَّرَتِهِ لِغَيْرِهِ وَلَا يَجُوْزُ اِسْتِبَاحَةُ

ما خرج من اللفظ فلو اباح التقبيل حرم غيره ولو اباح الوطي
حل التقبيل و شبهه انتهى کلامه وبرتقدیر اول گویم چه
سببست که هرگاه صورت مسئله از شیعیان پرسیده می شود باوجود
خلت آن وعلم بآن در مذهب خویش عیب دانسته منکر می شوند و
بکلی خود را جاهل از این مسئله می انگارند حتی از علمای ایشان اگر سوال
شود اظهار و اقرار نمی کنند و اکثر عوام شیعه هم از این مسئله جاهل
و بیخبر اند بکلی کیفیت صورت مسئله هم نمی دانند حال آنکه بر علمای
ایشان واجبست که هم در وقت سوال و استفتا اقرار نمایند
وهم عوام خود را آموخته از صورت مسئله ایشانرا آگاه سازند چه اخفای
این امر موجب صدور ذنوب کثیره ست من الصغایر و الکبایر
زیرا که اگر عوام شیعه واقف باشند و علم به جواز تحلیل حاصل نمایند
البته تحلیل فرج امۀ خویش از یکدیگر دریغ ندارند و باعث الیصال
راحت و خوشی و عدم خسران دنیوی و اخروی یکدیگر شوند پس
اخفای چنین حکم شرعی که موجب راحت دنیا و دینی ست نمی دانم
از چیست لازم ست که علمای ایشان همیشه وعظ و پند داده مردم

از این امر واقف سازند ثانیا گوییم که علت حلت تحلیل چیست فقط
ملکیت ست یا غیر آن علتی دیگر دارد اگر علتش غیر ملک ست بدلیلی
واضح بیان نمایید و اگر ملک ست ملک رقبه خواهد بود و بواسطه ملک
رقبه ملک متعه و ملک متعه در زوجه و امه هر دو موجود ست پس جواز
تحلیل امه بعلت مذکوره مستلزم جواز تحلیل تمتع زوجه ست پس باید
که شیعه زوجه خود را هم بدیگران بخشند تا متمتع شوند و اگر گویند که تحلیل تمتع
امه بسبب این ست که ملکیت او حکم ملکیت اراضی وغیره دارد
که هبه جاین و هابه تمتع بنص شرعی در هر دو جایز ست و تصرف تامه در او
مالک را میرسد و ملکیت زوجه حکم این دارد که شخصی زمینی را بتصرف
شخصی دیگر میکند و اذن تمتع در یک گوشه آن زمین او را می دهد
پس او را نمیرسد که باز آن تمتع را بکسی دیگر هبه نماید گوییم اولا که اینچنین
در شرع نیامده ست که حکم ملکیت امه و اراضی وغیره یکی ست و
هم چنین که هبه تمتع اراضی جایز ست هبه تمتع امه هم جایز نیست بنص قرآن
و احادیث رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم ثابت باید کرد ثانیا
اگر شخص مذکور اذن تصرف در یک گوشه آن زمین بشخصی

چرا مثل موش در هر گوشۂ آن می خزند باید نزد شیعہ مثل فرق
اسلامیین وطی دو غیر قبل منکوحہ حرام باشد چہ شارع اذن وطی در غیر
قبل نداده است و این خلاف مذہب ایشان ست ذکر الحلی فی
ارشادہ وَالْوَطْیُ فِی الدُّبُرِ کَالْوَطْیِ فِی الْقُبُلِ فِی جَمِیْعِ الْاَحْکَامِ
حَتّٰی فِی تَعَلُّقِ النَّسَبِ نمی دانم شیعہ جواب ازاین سوالات چہ دارند
ہیچ دلیل قوی جواب صافی داده باشند و چشم پوشی از حق نکنند اگرچہ مجتہدین
شیعہ بعض مورد دیگر کہ نزد عقل قبیح و خلاف نص کتاب و سنت
نبی ست جایز داشتہ اند لیکن برای خاطر شیعیان سوال و اظہار
ننمودم والا اگر آہنگ بلند نر سازم اَظْہَرُ مِنَ الشَّمْسِ خواہد شد
کہ مذہب ایشان مبنے بر شریعت محمدیہ نیست وادعای تمسک
بہ ائمہ طاہرین دعوائیست بلا دلیل چنانچہ بر عاقل بادنی تفکر در
کتب ایشان معلوم میشود اِسْتَحْوَذَ عَلَیْہِمُ الشَّیْطَانُ فَاَنْسٰہُمْ
ذِکْرَ اللّٰہِ اُولٰٓئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ اَلَآ اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطٰنِ
ہُمُ الْخٰسِرُوْنَ التماس از ناظران این رسالہ
و سامعان این مقالہ آنکہ اولاً اگر خطا و سہوی در عبارات لفظاً

ومعنی به بینند در صدد قدح و ذم نشوند بلکه در اصلاح آن
کوشند چه این فقیر از قلت بضاعت و قصور علم در سلک علما
محسوب نمی شود که کلام او از خطا مصون و محفوظ ماند خصوص کس کلام
بندی من جمیع الجهات از خطا محفوظ نیست و غرض از تالیف
این رساله تفهیم عوام ست بغیر تدقیقات علمیه چه تفهیم عوام به
تدقیقات علمیه و عبارات مغلقه ناشدنیست ثانیا آنچه
درین رساله از مطاعن اهل بیت عظام لازم آید بنده فقیر ذو التقصیر
ازان بری الذمه است ناسند و فارغ العهده انکارند که بهزار
زبان ازان امر شنیع تبرا می نماید و بصد دل از ان سوء ادب
بیزاری میدارد لیکن چون بناء کلام بر گروه منکرین محبان
اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین نهاده ست ناچار
زمام اختیار از کف داده هر جا که کشیده برند میرود و بهر رنگ
که رنگین کنند می شود و الا شک نیست که فلاح و هدایت مربوط بدوستی
ایشان و منوط باتباع ایشان و تخلف از دوستی و اتباع
ایشان موجب هلاک ست لعن الله من بغض من قال الله

فی حقه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا امید از رب المجید آن است که این بنده عاصی گنهگار را در محبت
اهل بیت بمیراند و بحرمت ایشان قلم عفو بر گناهان او کشد تا اهل ایمانکه
در حین مطالعه یا بعد آن راقم را بدعای خیر یاد فرمایند و در حق او
از خالق جان آفرین طلب آمرزش و مغفرت نمایند و روح او را
بهدیه فاتحه شاد گردانند بیت غریق رحمت یزدان کسی باد
که این راقم بالحمدی کند یاد ❊ امیدواری و مسئول بصد تضرع
از درگاه او تعالی آنست که رساله استظهار المومنین را که بعد از
دوازده قرن صدی به بادی هشتاد و هشت سال از هجرت نبوی
علیه التحیه و السلام در شهر ذیقعدة الحرام سمت تحریر یافت
او لطف و احسان پذیرفت مقبول درگاه خود ساخته جمیع
المومنین و مومنات را از آن بهره وافر عطا فرماید و مولف این
رساله را جزای خیر و ثواب عظیم تفضل نماید و اگر فلته یا لغزش
قلمی در اثنای تقریر و تحریر با نچه مرضی او تعالی نباشد در حق
خود و دوستان خود در این رساله واقع شده باشد محض

عنایت بی غایت خود از ان عفو و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان
مواخذه نفرماید رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَآ اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا
وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَآ اِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهٗ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْ
حَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ وَصَلَّی اللّٰهُ
عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِکَ
یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وَاٰخِرُ دَعْوٰهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

بحمد الله الکریم الودود وفضل الله ذی المجد والجود
این کتاب مستطاب لطائف مآب جامع فوائد فراوان وحاوی
منافع بیکران الموسوم باستظهار المومنین برد استبصار
المستبصرین تالیف عالم جلیل وفاضل نبیل سالک مسالک
شریعت نبوی ناهج مناهج طریقت مصطفوی شیخ احمد بن
عبدالله المصری الشافعی عفی عنه بسعی وجهد
واهتمام عمدت فیض مولانا محمد سعید عفی عنه
محمد علی ساکن بیران در مطبع محمدی زیور طبع پوشید در سنه ۱۲۶۸ هجری نبوی صلعم

رسالهٔ احمدیه    بسم الله الرحمن الرحیم    در رد تقیه

بر واقفان مذهب حق و ناهجان منهج محقق پوشیده مباد
که مبنی مذهب این فرقهٔ اثنا عشریه و مدار ترویج آن بر وجوب
تقیه است نزد ایشان چه مطالعه کتب این قوم و مناظره
با این اهل علم بنده را بسیار دست داده هر جا که دائره تقریر و تحریر
بر ایشان تنگ می شود مناصی جز تقیه ندارند و اکثر کلام انبیاء و
ائمه علیهم الصلوٰة والتحیه که مخرب بنیان مذهب کاذب و مظهر
بطلان عقیدهٔ فاسدهٔ ایشانست حمل بر تقیه کنند و بتاویلات
موهومه مذهب خود را موسس ساخته در نظر عوام جلوهٔ ظهور دهند و از
حضرات ائمه احادیث کاذبه بر وجوب تقیه روایت کنند که بارها
می فرمودند که اَلتَّقِیَّةُ دِینِی وَدِینُ آبَائِی وَمَنْ لَا تَقِیَّةَ لَهُ
لَا دِینَ لَهُ وگویند که هرگاه ائمه هدی ماموربه تقیه بودند بل در عمر
خویش بتمامه قدمی از دائرهٔ تقیه بیرون ننهادند با وصف بودن
ایشان منصوصین از جانب خالق انس و جان و رسول امین
و بقای نظام عالم بوجود ایشان اِلَی الْآنِ بَلْ اِلیٰ آخِرِ الزَّمَانِ

وعلم ماکان ومایکون داشتن مابطریق اولی ما در خواهیم بود
واین التزام ایشان تقیه را بر خود دال بر وجوب آنست کما یشهد
قَوْلُ عَلِیٍّ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ فِیْ مُقَابَلَۃِ عُمَرَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ
که اگر نه مامور ومعهود رسول امین به تقیه واخفای دین بودم البته
میدانستی که مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَّاَقَلُّ عَدَدًا واین طائفه ایجاب
تقیه بحدی بحدّ افراط رسانیده اند که از روی تقیه کفر بر انبیا جائز
بل واجب دانند احتمال تام دارد که اگر کسی کتب ایشان صغارا و کبارا
سراسر وجمیعا یک یک بنظر تعمق به بیند تقیه بر حق سبحانه جائز
داشته باشند تَعَالَی اللّٰہُ عَمَّا یَقُوْلُ الظَّالِمُوْنَ عُلُوًّا کَبِیْرًا
وگویند انبیاء وائمه هدی همیشه کار شان تقیه واخفای دین
بوده است گاهی مذهب وروش خود را بکسی نگفته اند حال آنکه
بر تقدیر تسلیم هفوات مذکوره فسادهای عظیم وشناعتهای جسیم
که همه مستلزم کفر است لازم می آید واین موجب ضلالت وغوایت
مردمان وباعث تواردشبهات در دلهای ایشان شود پس لازم
است که در صدد اجابت این هفوات مشوم وتقریرات مموّه ایشان شد

در بوتهٔ تحریر بریم با آتش برہان و دلیل تمویہ و قلب آنرا بہ عوام
ذی فہم قلیل بنمایم تا در ازالۂ شبہات واردہ از ہفوات باطلہ قادر
باشند اَقُوْلُ وَبِاللّٰہِ التَّوْفِیْقُ وَاِلَیْہِ الْمَرْجِعُ وَالْمَصِیْرُ. بر تقدیر
صدق خبر مَنْ لَا تَقِیَّۃَ لَہٗ لَا دِیْنَ لَہٗ بی دینی انبیاء صلوات اللہ
عَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ ثابت شد تَعَالٰی جَنَابُہُمْ مِنْ ذٰلِکَ زیراکہ احدی
از انبیا با وجود کشیدن اذیت بسیار از دست کفار و چشیدن ضرب
و شتم و ہتک حرمت و اخراج از دست آنہا تقیہ نکردہ ست و از
تبلیغ احکام الٰہی باز نماندہ ست قَوْلُہٗ تَعَالٰی فِیْ حَقِّ الْاَنْبِیَاءِ الَّذِیْنَ
یُبَلِّغُوْنَ رِسَالَاتِ اللّٰہِ وَیَخْشَوْنَہٗ وَلَا یَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّا اللّٰہَ
وَکَفٰی بِاللّٰہِ حَسِیْبًا و الاجرا اذیت و ضرب و شتم میکشیدند وَفِیْ
تَفْسِیْرِ مَجْمَعِ الْبَیَانِ لِلشَّیْخِ اَبِیْ عَلِیِّ الطَّبَرْسِیِّ الَّذِیْ ہُوَ مِنْ کِبَارِ
الشِّیْعَۃِ اَلَّذِیْنَ یُبَلِّغُوْنَ رِسَالَاتِ اللّٰہِ یُؤَدُّوْنَہَا اِلٰی مَنْ
بُعِثُوْا اِلَیْہِمْ وَلَا یَکْتُمُوْنَہَا وَمَعَ ذٰلِکَ یَخْشَوْنَہٗ اَیْ یَخَافُوْنَ
اللّٰہَ فِیْ تَرْکِ مَا اَوْجَبَہٗ عَلَیْہِمْ وَلَا یَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّا اللّٰہَ
اَیْ لَا یَخَافُوْنَ مِنْ سِوَی اللّٰہِ فِیْمَا یَتَعَلَّقُ بِالْاَدَاءِ وَالتَّبْلِیْغِ

وَفِي هٰذَا دَلَالَةٌ عَلٰى اَنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَا يَجُوْزُ عَلَيْهِمُ التَّقِيَّةُ
فِي تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَاَيْضًا فِي هٰذَا الْمَجْمَعِ الْبَيَانِ فِي قَوْلِهٖ
تَعَالٰى بَلْ فَعَلَهٗ كَبِيْرُهُمْ اِنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَا يَجُوْزُ عَلَيْهِمُ الْكِذْبُ
وَاِنْ لَمْ يَقْصُدُوْا بِهٖ غُرُوْرًا وَلَا ضَرَرًا كَمَا لَا يَجُوْزُ عَلَيْهِمُ
التَّعْمِيَةُ فِي الْاَخْبَارِ وَلَا التَّقِيَّةُ لِاَنَّ ذٰلِكَ يُؤَدِّيْ اِلَى
التَّشْكِيْكِ فِيْ اَخْبَارِهِمْ ترجمہ این است کہ در تفسیر مجمع البیان
تصنیف شیخ ابی علی طبرسی کہ یکی از علماء بزرگ شیعہ است مذکور است
کہ حق سبحانہ و تعالی در حق انبیاء علیہم السلام فرمودہ است آن کسانیکہ
کہ میرسانند پیغامہای خدا بسوی کسانیکہ مبعوث شدند انبیاء
بطرف ایشان و پوشیدہ نمی دارند پیغامہای خدا و میترسند
از خدای تعالی درین حکم ترک بشود از ایشان چیزیکہ واجب کردہ است
خدا تعالی بر ایشان و نمی ترسند غیر از خدا احدی را در رسانیدن
احکام الہی را و درین ایۃ دلالت است کہ بر انبیاء جائز نیست تقیہ در
رسانیدن رسالت و ہمدران تفسیر است کہ بر انبیاء کذب جائز نیست
اگرچہ قصد شان بان فریب و ضرر مردمان نباشد چنانچہ جائز نیست

بر ایشان فعمیهٔ اخبار و نه تقیه بر ایشان جائز است چه تجویز امور مذکوره مؤدّی و مفضی بطرف تشکیک در اخبار ایشان است و نیز اگر انبیا بتقیه و نفاق با مر الهی کنند غرض بعث و نصب که تصرف در ملک و قدرت بر اجرای احکام و اجرای و تادیب مفسدان است عبث و ممنوع گردد و عبث صرف لازم آید و عبث در کارخانه الهی محال است و اگر بخودی خود نه بفرموده خدا کردند گنهگار و تارک واجب و متابعین در تبلیغ رسالت شدند که همه منافی عصمت آن بزرگواران است چه تقیه با تبلیغ جمع نمی شود زیرا که غرض از تقیه عدم وصول ایذا است و تبلیغ علت وصول آن و نزد ثبوت شیٔ عدم علت ثبوت نقیضش ضروریست پس نزد ثبوت عدم وصول ایذا عدم تبلیغ احکام ضروری است و این باطل است لِوُجُودِ نَقِيضِ الْمَحْمُولِ فِي النَّتِيجَةِ فِيهِمْ وَهُوَ التَّبْلِيغُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فِي آيَةِ السَّابِقَةِ وَأَيْضًا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فَالتَّقِيَّةُ لَيْسَتْ بِوَاجِبَةٍ و نیز اگر تقیه واجب بودی

انبیا را لازم بود کہ تقیہ نمایند زیراکہ تا خود ممتثل و منقاد بأوامر الله نمی شدند دیگران کردن قبول و اطاعت نمی نہادند و چون ثابت گردید کہ وقوع تقیہ از انبیا ممکن نیست چہ مستلزم عدم عصمت ایشان است کہ محال است وَمَا يَسْتَلْزِمُ الْمُحَالَ فَهُوَ مُحَالٌ اَيْضًا پس تقیہ واجب نشد چہ رفع تالی مستلزم رفع مقدم است و نیز از بعض حضرات ائمہ ہم مثل جناب سید الشہدا حضرت امام حسین رضی الله عنہ ترک تقیہ بوقوع آمدہ ست کہ با وصف کثرت مخالفین و قلت ناصرین علم محاربہ و مقاتلہ برافراشت تا آنکہ از دست معاندان از خدا بیخبران بدرجۂ شہادت رسید آخر این فعل امام از دو وجہ خالی نیست یا تقیہ واجب نبود و یا ترک واجب از امام صدور یافت شق ثانی باطل است چہ امام معصوم و محفوظ است و صدور گناہ از معصوم ممکن نیست پس تقیہ واجب نشد وهو المطلوب بزعم شیعہ از میان ائمہ اثنا عشریہ دو امام یکی حضرت مرتضوی و دیگر امام مہدی رضی الله عنہما غایۃ تقیہ بجا آوردند جمیع عمر خویش ختی المقدور باخفاء دین کوشیدند چہ جناب علی کرم الله وجہہ در حیات

خویش علی الدوام تابع کفر و کافرین شد و از تبلیغ احکام و اہداء
مردمان باز ماند و حضرت امام مهدی علیه السلام تا قیام قیام
با وجود کثرت شیعیان درین اوان از خوف اعدا و دشمنان
مختفی شد که زہرۂ ظهور ندارد و الا باقی ائمہ دین رضوان اللہ
تعالی علیہم اجمعین چندان تقیہ نمی کردند چنانچہ محمد بن یعقوب
کلینی در کافی از ابی عبد اللہ روایت کردہ است کہ در تفسیر قولہ تعالی
اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰہَ مِنْ عِبَادِہِ الْعُلَمَاءُ فرمودند یَعْنِی بِالْعُلَمَاءِ
مَنْ صَدَقَ قَوْلَہٗ فِعْلَہٗ وَمَنْ لَّمْ یُصَدِّقْ قَوْلَہٗ فِعْلَہٗ فَلَیْسَ
بِعَالِمٍ وَاَیْضًا رَوٰی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوْبَ الْکُلَیْنِیُّ فِی الْکَافِیْ
اَنَّ سَائِلًا سَاَلَ اَبَا عَبْدِ اللّٰہِ عَلَیْہِ السَّلَامُ بِمَ یُعْرَفُ النَّاجِیْ
قَالَ مَنْ کَانَ فِعْلُہٗ بِقَوْلِہٖ مُوَافِقًا فَاِنَّمَا لَہُ الشَّہَادَۃُ وَمَنْ
لَمْ یَکُنْ فِعْلُہٗ بِقَوْلِہٖ مُوَافِقًا فَاِنَّمَا ذٰلِکَ مَنْزُوْعٌ ترجمہ این ست
کہ محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جناب حضرت امام حسین روایت
کردہ است کہ فرمودند مراد از علماء در آیۂ انما یخشی اللہ من عبادہ
العلماء کسانی اند کہ عمل کنند با نچہ می گویند و کسی کہ می گوید و عمل نمیکند

عالم نیست وہم او روایت کردہ است در کافی کہ شخصی زجناب امام
حسین سوال کرد کہ بچہ علامت ناجی را شناختہ می شود فرمود کسی
کہ فعل او با قولش موافق باشد وجز این نیست کہ آن شخص گواہیش مقبول است
و کسیکہ فعل او با قول او موافق نباشد جز این نیست کہ شہادتش
مردود است پس اگر تقیہ واجب بودی چرا بعضی ائمہ ترک کردند پس ترک
واجب شدند و اگر واجب نبود چرا جناب مرتضی علی کرم اللہ وجہہ از تبلیغ احکام
باز ماند و تابع کفر و کافرین شد و تزویج و تزوج با آنہا نمود کہ ہمہ منافی
عصمت و مستلزم کفر است تعالی اجنابہ مِنْ ذٰلِکَ مستزاد در دین
محمدی روا داشت خلل شیر یزدان باز ہم گوئی کہ او وصی بحق است حشمت میمال
و از کلام جناب ابی عبد اللہ کلینی روایت کردہ است صریح مستفاد شد کہ ائمہ ہدیٰ قولاً و فعلاً صادق
بودند و افعال ایشان با اقوال ایشان موافق بود پس ثابت شد کہ ہر چہ خود بآن عمل میکردند
مردم را آن آموختند و افعال ایشان بزعم شیعہ از روی تقیہ مطابق مذہب اہل سنت بود
پس ثابت شد کہ ہر چہ بمردم می آموختند مطابق مذہب اہل سنت بود نہ اینکہ شیعیان زعم
کردہ اند کہ ظاہرا با اہل سنت موافق بودند و باطنا شیعیان خود را
امور دین تعلیم میکردند و الا لازم آید کہ ائمہ ہدی غیر ناجی و مردود

استشهاده باشند واین باطل است و قول علی در مقابلهٔ عمر که سابق
ذکریافت و بیعت نه کردن او باابوبکر رضہ شش ماه چنانچہ مزعوم شیعه
ست دلیل بر ایجاب تقیه آوردن سفاہت محض وجہالت صرف است
چہ این محجتی ست بلیغه بر عدم وجوب تقیه والا جناب علی را واجب بود
که اول وہله از روی تقیه بیعت با ابی بکر رضہ کنند و در کشیدن بار ہا ایذا و مشقت
صابر و متحمل گردد و اگر تقیه بمعنی و غیر معقول افتد و نیز گویم که ایجاب تقیه
بر ائمہ قبل از حصول ولایت است یا بعد از ان ہم تقیه بر ایشان واجب است
گر وجوب قبل ولایت است پس ما را با نی که بعد ولایت از جناب علی کرم الله
وجہہ در مدح و وصف خلفاء ثلثه منقول ست محمول بر تقیه نباید کرد والا
حمل فعل معصوم بر حرام لازم آید چنانکہ در کتاب نہج البلاغة و غیرہا از روایات
منقوله از جناب علی در مدح خلفاء ثلثه رضہ مملو و مشحون اند اگر بعد ولایت
نیز واجب است چنانچہ سید مرتضی از جملهٔ امامیه باین قائل است می بایستی
که در زمان ولایت خویش حضرت علی معویه را عزل نمی کرد و با او محاربه و مقاتله
بر نمی خواست چه بار ہا میفرمود که اِنِّیْ اَخَافُ کَیْدَہٗ وَاِنَّ کَیْدَہٗ لَعَظِیْمٌ
و در جواب ابن عباس و مغیره بن شیبه که مشوره داده بودند باین که وَلِّهِ و

اشهر او و اعزله دهرا یعنی حاکم کن او را یکماه و معزول کن او را تمام عمر
گفت وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا یعنی نیستم من گیرنده ما گمراهان را
بازوی باوجودیکه این عزل موجب فساد عظیم و فتنه بسیار شد و بقتل و قتال
انجامید و اگر گویند که ولایت حضرت علی م توقع محقق نبود چه ولایت
بنام بود نه بمعنی زیرا که معاویه همیشه با او در پرخاش ماند . تا که شهادت
یافت و اکثر متابعان و فوجداران حضرت امیر اولاد صحابه بودند اگر حضرت
امیر در آنوقت کما ینبغی مذهب و عقیده و عمل خود میفرمودند ظن غالب آنست که متابعان
نیز بر می گشتند چنانچه سید مرتضی باین قایل است گوییم که معنی ولایت نیست
مگر تصرف در ملک و قدرت بر اجرای احکام و حفظ بیضه اسلام و تادیب مفسدان
و گرفتن حق مظلوم از ظالمان و این معنی فی الواقع منحصر در آن جناب بود
وجه آنکه در اکثر بلاد اسلام از حاصل خصوصا در زمین حجاز و حرمین و یمن و عمان
و بحرین و آذربیجان و فارس و خراسان بی منازع و مزاحم حکم آنجناب درین بلدان جاری و اهل
بلدان بدل و جان مطیع و منقاد اگر معاویه عاصی بود در شام بود و وجود معاصی رئیس قطر
از اقطار منافی معنی ولایت نیست و اهل سنت و جماعت بعد ثلثه احدی را غیر جناب امیر مومنین م
و صاحب ولایت عامه نمی دانند پرده تعصب از پیش چشم برداشته ببینید که چون ابوبکر رضی الله عنه

خلیفه شد غیر از جزیره عرب در تصرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیامده بود
و دران هم معاندین و مفسدین زور آور مثل مسیلمه کذاب و بنو حنیفه در ملک یمامه
و سجاح متنبیه در بنی تمیم که بیشتر از ان در عرب قبیله نبود و مانعین زکوة از یک طرف
و بنو غسان در طرف شام بابت اسامه بن زید بر سر پرخاش و جمیع قبائل عرب
گرداگرد مدینه با ارتداد گرفتار و غیر از سکان مکه و مدینه یار و اعوان او نبودند هرگز در
امری از امور شرعیه مداهنت نکرد و باواز بلند گفت که لو منعونی عقالا کانوا
یؤدونها الی رسول الله لقاتلتهم علیه پس حضرت امیر که اشجع الناس بود
چرا از یک گوشه زمین نرسیده اختلال دین محمدی و زوال دولت صمدی
روا دارد سبحانک هذا بهتان عظیم اعاذ الله جمیع المؤمنین من
هذا الاعتقاد بحرمة رسوله الکریم الرشاد و نیز اگر ائمه هدی از
سبب خوف جانی و اذیت بدنی بر اعلای کلمه حق قادر نبودند و از اظهار امور دینی
مطلق عاجز بودند هجرت بر ایشان واجب بود نه تقیه و اخفای دین قال سبحانه
وتعالی ان الذین توفهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم
قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة
فتهاجروا فیها فاولئک ماوٰهم جهنم وساءت مصیرا و محمد بن

صاحب

صَاحِبُ كِتَابِ الْوَافِي فِي تَفْسِيرِ هٰذِهِ الْآيَةِ كَتَبَ اَنَّ فِي الْآيَةِ دَلَالَةً
عَلَىٰ وُجُوبِ الْهِجْرَةِ مِنْ مَوْضِعٍ لَا يَتَمَكَّنُ الرَّجُلُ فِيْهِ مِنْ اِقَامَةِ دِيْنِهِ ترجمہ
اینست کہ فرمود حق سبحانہ وتعالی آنکسانیکہ می کشند ملائکہ جانہای ایشانرا در حالیکہ
ظلم کنندہ اند بر نفس خود پرسیدہ می شوند کہ در چہ حالت بودید شما گویند کہ بودیم مغلوب
وضعیف روی زمین گویند آیا نبود زمین خدای سبحانہ واسع کہ ہجرت میکردید در او پس
آنکسان جای شان جہنم ومنزل بدست ومحمد بن مرتضی صاحب کتاب وافی در تفسیر این
آیہ نوشتہ استکہ درین آیہ دلالت است بر وجوب ہجرت از جائیکہ نمی تواند
شخص دران جای بر پای داشتن دین خود را پس ثابت شد کہ ائمہ دین رضی
اللّٰہ عنہم اجمعین تقیہ نمیکردند والا با وجود وجوب ہجرت تابع کافرین
شدن وضرب واذیت بر خود روا داشتن ودین خود را اخفا نمودن ودختر
بنکاح بے دینان در آوردن وناموس خود را برباد دادن کمال جہالت وجبانت
وبی غیرتیست معاذ اللّٰہ من ذلک ونان وحیران ہمچنین چیزہا بر خود روا دارند
چہ جای نیکان وامامان علاوہ براین کہ آیہ دلالت صریحہ بر نہی از تقیہ میکند
والا با وجوب تقیہ وجوب ہجرت بے معنی است چہ ہر گاہ تقیہ واجب باشد چرا امر
بہ گذاشتن وطن وچشیدن آلام سفر کہ قطعۂ از سقر است وکشیدن محنت غربت

شود لا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا پس از عدم اختیار هجرت ائمه علیهم السلام را
والتحیۃ عدم وجوب تقیہ ثابت گردید دیگر اینکه وجوب تقیہ بر ائمه علیهم
الصلوۃ والتحیۃ بقاعدهٔ شیعه ثابت نمیشود چه تقیه نمیشود مگر بخوف
جان واین اصلا حضرات ائمه را نمی باشد چه نزد ایشان موت الشان
باختیار ایشان است چنانچه کلینی در کافی اثبات این مسئله نموده
وایشانرا علم مَا كَانَ وَمَا يَكُوْنُ حاصل چنانچه سائر امامیه همین اجماع
دارند پس ائمه هدی اجل ووقت مرگ خود را بتفصیل وتخصیص میدانند
پیش از انوقت چرا از جان خود بترسند اگر گویند تقیه بسبب خوف
ومشقت وایذای بدنی وهتک حرمت کردند گویم تحمل این بارها و
گوارا ساختن این چیزها کار نیکان است انبیاء واولیاء همیشه
تحمل این بلاها کرده با پادشاهان جبار وفراعنه روزگار مقابله نموده اند
اگر از این امر جبن کنند وتحمل مشقت در عبادت ومجاهده بر خود گوارا ندارند از
نیکان نباشند چه جای امام نیکان قرآن از مدح ووصف صابرین
وشاکرین در بلاهای خدای رب العالمین مملو است واتصاف بصبر
وشکر نقیض اتصاف بعدم صبر وشکر است وچون یکی از دو نقیض

کہ اتصاف بصبر وشکر باشد ممدوح است بدلیل قَوْلِهٖ تَعَالیٰ فِی کِتَابِهِ الْمُبِیْنِ فِیْ حَقِّ الصَّابِرِیْنَ وَالشَّاکِرِیْنَ لازم است ثانی رایعنی اتصاف بعدم صبر وشکر کہ مذموم باشد واین خلاف عقیدہ سنی وشیعہ است درحق ائمہ اثنا عشریہ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ ازخارجی ہزار ہا بیک جو نمی خرند گکوہ تا بکوہ منافق سپاہ باش پس تقیہ بہیچوجہ ایشانرا روا نبود وانیکہ شیعہ می گویند کہ جناب علی ازجانب نبی مامور بہ تقیہ وتحمل کردن ایذا وعذاب ازخلفاء واصحاب بود ورسول صلی اللہ علیہ وسلم اورا تاکید بعدم مقاتلہ ومحاربہ تا وقت موعود وزمان معہود کردہ بود واللہ عالم در دفع انہا بود ومیتوانست کہ بیک معجزہ وبیک طرفۃ العین ایشانرا ہلاک وفنا وفضیحت ورسوا سازد وعلۃ غائی ازاین عدم مقاتلہ وشدت مخالطہ با ایشان ابقای ہمین چند نفر شیعیان کہ از ذریۃ ایشان بوجود آمد منظور داشتند والا بالعرض وتبعیت اہلاک وافنای ایشان نور تشیع منطفی ومہر تشیع مختفی میشد مردود وقابل التفات نیست زیراکہ این امر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از دو وجہ خالی نیست یا انیکہ خلفاء برحق واز جانب خدا ورسول امام مطلق بودند حضرت امیر را ازفرط شفقت

و مهربانی از صبر و عدم مقاتله و حب فرموده تا دلگیر و رنجیده نه گردد و ملال بخاطر
او نرسد که با وجود من دیگری را چرا لیاقت امامت داشته باشد و یا اینکه بعلم
الٰهی معرفت نا متناهی خویش طغیان و سرکشی ایشان دانست از راه غضب
و خشم قصد اضلال و اغوای ایشان کرده و بکفر ایشان راضی گشته علی بعض
بعدم قتال و ابا و تبلیغ امور دین و دنیا و گرفتن حق خویش از ایشان امر فرمود
تا کما ینبغی در وادی کفر و ضلال هلاک کردند شق ثانی باطل است تعالی جنابه
صلّی اللّه علیه و سلّم عن ذالک کدام عاقل تجویز میکند بل کدام جاهل قبول مینماید که نبی ما
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که غرض از بعث او اهداء خلق و اعلاء امور دین
و در مطلق و رحمة للخلق باشد بضلالت مردمان و غوایت ایشان راضی شود
علاوه برین که اهمال و اجمال ایشان در کفر مستلزم هلاکت خلق
کثیر از عدد بیرون بزعم شیعیان شد چه تابعین ایشان تا قیام قیامت
در دریاء غوایت غرق شدند و علت آن بالذات امر نبی و تقیة علی بود و الا در آن اوان
اگر این چند نفر ناکسان بزعم شیعیان کشته می شد عالمی از ورطه ضلالت نجات و از
بحر غوایت خلاصی می یافتند پس فی الواقع مضل و مغوی نبی و علی شدند نه ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما و بواسطه رعایت این ابقا چه جاعتی قبیله همکنه الوجود را وصف امکان

گردیا

که اما پس از وجود مطیع شوند یا عاصی با ضلال خلق کثیر موجودین فی نفس الامر
راضی شدن کار انبیا و اولیاء نیست واجب بود که مقاتله و محاربه نمایند و ایشانرا
هلاک کردانند و یا در دین اسلام در آرند تا عالم از نور تشیع روشن و از سر
گوشه آفاق نعره یا علی یا علی بلند میشد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
درازای کافران بجا آورد چندی را گردن زد تا چندی را از پرستش لات و عزی
باز ماندند آیا نمی بینید که حضرت عمر رضی الله عنه از برای اعلای اعلام اسلام چگونه
قصر کسری و بیخ مجوسیان از فارس و هر جا بر کند و امهال ایشان در مجوسیت
روا نداشت تا آنکه شیعیان که از ذریه ایشانند از آتش پرستی باز ماندند
و الا معرفت نبی و علی از کجا داشتند سیر و امام شان رستم زال و کاوس کیقباد
بودی بیحیائی و نمک نشناسی این فرقه شیعه بجای رسیده است که نان و نمک
میخورند و عو عو برائی دیگری میکنند پس چون شق ثانی باطل گردید شق
اول بثبوت رسید و هو المطلوب لیکن اگر شیعه بگویند که علت غائی از تنبیه
امر نبی و صبر علی و امهال اینجماعت در کفر خفی و جلی رستگاری چند نفر شیعیان ایشان
بود چه بعلم الهی می دانستند که شیعیان ایشان مرتکب ذنوب کثیره از صغیره
و کبیره می شوند و این موجب عذاب و عقاب آنها است پس لازم است

که ایشان را در کفر و ضلال گذاشته شوند تا ذنوب صادره از شیعیان
با بشان و تابعین ایشان و اعمال صالحهٔ ایشان اگر کنند بشیعیان
دهند تا مستوجب عذاب و عقاب نگردند چنانچه باقر مجلسی باین اشاره کرده و در کتب
خویش ذکر نموده که گناه شیعیان از ابتدای عمر تا آخر آن هرچه کنند از سنیان
و ثواب سنیان هرچه بعمل آرند از شیعیان است جای دارد نعوذ
بِاللّٰهِ مِنْ سُوْءِ الْاِعْتِقَادِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا اَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِّزْرَ اُخْرٰى
اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَّاَجْرٌ
عَظِيْمٌ الحق که مذهب این فرقه ماخوذ و مستنبط از کتاب و سنت
نیست بل همه تخیلات و تسویلات شیطانی است و الا بکدام دلیل
ثابت میشود و کدام عاقل تجویز میکند که حق سبحانه و تعالی شخصی را
بسبب صدور گناه از دیگری عقاب کند و دیگری را بواسطهٔ اعمال
صالحهٔ غیری ثواب دهند اِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ ○
خصوص وقتیکه نزد شیعه ثواب مطیع و عقاب عاصی بر خدای
واجب است دیگر ا خیمه تخصیص اهل سنت و جماعت بمبادله معا وضه

باقر مجلسی از کدام امام روایت میکند کافران با این آحق واولی اند معاوضه
یکباره اهل اسلام را از نظر انداختن و پاس جهت اسلام نمودن
و ایشان را در زمرهٔ کافران شمردن بی شک کار منافقان است و هم جهل بین بنیان
و سفاهت که افشای اینچنین امور شنیعه موجب آنها که شیعیان در دنبال کرده چه عوام شیعه که بدون شنیدن
افشای این امور شنیعه در کردن گناه دلیر و بی جرأه شوند واصلا بیم عذاب و عقاب یوم
یقوم الحساب نکنند چنانچه اکثر شیعیان این بلا گرفتار اند زیراکه
شخص وقت بعلم یقینی دانست که ذنوب صادرهٔ او از دیگر ابیست
و در عوض او ثواب بر او مترتب گردد در بحر گناه منغمر گشته و دل خود را از
خوف و بیم خدای عظیم خالی نموده و اطاعت نفس اماره بر خود لازم گرفته واز
انعام لذیذه دنیوی چشم پوشی نکرده حلال و حرام و متعه و زنا یکسان می دانند
حتی از محارم خود نگذشته مباشرت و معاشرت با ایشان روا می دارد
جزاه الله بما اتی وقال نعوذ بالله من شر هذا المقال از اینجا معلوم
میشود که این فرقه بغایت سست اعتقاد اند در شریعت محمدی
و ذرهٔ تعصب و غیرت دینی ندارند همگی تعصب خود را در طعن و تشنیع
صحابه کرام صرف میکنند و مشقت دینی را هرگز گوارا نمیکنند... تعلیم

وتعلم امور دین وترغیب عوام بطرف اعمال نیک نمیشنند و متاع قلیل
دنیا وراحت ولذت این دار بی بقا بهزاران مرتبه عزیز و مهم تر از
منافع عظیمهٔ دین ونعیم مقیم آخرت دانند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
دیگر اینکه وجوب تقیه نمیدانیم از کدام دلیل ثابت میشود این دو حدیث
مذکور که مفید و مثبت مدعی نمیشوند نه منطوقا و نه مفهوما اما منطوقا که ظاهر است
واما مفهوما پس برای اینکه ممکن است که التزام ائمه تقیه را
برخویش استمرارا و دواما از بیم وصول ایذا وترس هلاک جان
از دست دوشمنان جواز باشد نه وجوبا چه غیر از این که ائمه تقیه
کردند چیزی دیگر از حدیثین مذکورین مفهوم نمیشود وکردن
تقیه از خوف جان وایذای دوشمنان جائز است پس مقصود
حضرات ائمه این است که از بس ما وآبای ما از خوف مخالفین بر تقیه
واخفای دین عمر بسر کرده ایم گویا تقیه بمنزله دین ما وآبای ما شده است
وبطریق مبالغه فرمودند که چون مایان بسبب بیم جان اظهار دین
وآئین خود نکردیم هرکس روش ما نپذیرد و رعایت جان خویش نکند

وتقیہ نمایدگو براو واجب نباشد گویا دین ندارد چہ نزد جواز تقیہ نباید
شخص خود را در تہلکہ بیندازد و جان خود را رایگان از دست دہد
قَالَ اللهُ تَعَالیٰ وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّہْلُکَۃِ غایۃ الامر
دلیل باشد بر مسنونیت و اولویۃ اختیار فعل تقیہ و فرق درمیان اولی
ووجوب خود پوشیدہ نیست پس این اخبار موضوعۂ کاذبہ اصلاً باوجود یکہ
مفید مدعی نیست در معارضہ آیات کتاب اللہ واحادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ ہمہ دال برنہی و عدم وجوب تقیہ اند آوردن واعراض وروگردانی
از آیات قرآنی نمودن و تمسک بروایات کاذبہ فاسدہ کردن اصل
سفاہت و عین جہالت است الحق کہ این فرقہ بعلت بے عقلی
وفساد فکری گرفتارند حکیم حاذق بداروی ہدایت ایشانرا ازین مرض
مہلک شفا دہاند فکر صحیح وعقل سلیم کہ چنین تہمت ہا کہ ہمہ مستلزم جبن
وبے غیرتی وتہاون          در دین است برائمۂ دین رِضْوَانُ اللهِ
تَعَالیٰ عَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ بستہ میکند باوصفی کہ شیعہ در مدح ومحبت
ائمہ چندان غلو وافراط کردہ اند کہ ایشانرا باوصاف خدائی یاد
کنند وگویند ایشان از اعراض این مثل منزہ اند بلکہ ایشانرا بشر

غنوان گفت و همه منصوصین و مرسلین از جانب خدا و رسول او بید آیا مگر
ایشان در زمان وجود خویش متصف باین صفات مذکوره نبودند که قادر
و متمکن بر دفع دشمنان و ترویج دین و اهداء مردمان شوند اگر از این معنی
منزه بودند چرا گویند در فلان وقت و فلان مکان چنین و چنان با ایشان شد
و فلان سردار و فلان سلطان فلان امام را کشت تعظیم ایشان باین اوصاف
توصیف و نه باین حقارت تحقیر سازید شده است که کسی منصوص بر
تبلیغ احکام دین و ترویج شرع مبین و اهدای خلق و اعلای کلمهٔ حق باشد
و باز مامور شود باخفای این امور تا کلی از حال و نفهمد که نبی است یا امام یا کیست و غرض از
بعث و نصب او چیست مثل ائمه برغم شیعه مثل قاضی شهر نیست که
از جانب پادشاهی منصوص و منصوب باجرای احکام شرعیه و امور دینیه
گردد و لیکن او را امر کنند که در مدت خود گاهی تکلم مکن و هرگز حرفی از زبان بر
میار و مگو که من قاضی هستم و کلام خصمین را مشنو و مثل
گلکاری که برای مرمت خانه بیارند و گویند که دست باین خانه مرسان
و مرمت کن هر طفل دبستان میداند که هفوات مذکوره تمسخر محض و لعب
صرف و سفاهت ظاهر و مناقض غرض بعث و نصب است اللهم

اعذ المسلمین والمسلمٰت من هٰذہ الاعتقادات المضلات وادم من یجتهد فی رد الشبهات الواردات من الذین یوسوسون فی صدور المؤمنین والمؤمنٰت بحرمت انبیائك وفی المعجزات واولیائك وفی الکرامات اکنون چون بعون اللہ تعالی از ازالہ شبہہ واردۂ ہفوات شیعہ درباب تقیہ فارغ شدم باید دانست کہ بہ نسبت عوام شبہہ عظیم وتردد جسیم باقی ماندہ کہ ایراد وازالہ آن واجب ولازم است تا عوام از دغدغہ وتردد وارہند چہ بعضی عوام اہل سنت جماعت ازاین شبہہ فاسدۂ ناشیہ بلاہت وسفاہت درمذہب خویش سست اعتقاد وبے اعتماد گشتہ کنج مقال ازطریق اقتصاد پیچیدہ میل بطرف مذہب ائمہ رابعہ کردہ وحاصل آن این است کہ بعض عوام اہل سنت جماعت بعلت عدم کیاست وفراست وآوارگی بیابان ہیچ شناسی ورہ نوردی بیدای بیدانشی توہم وتخیل کردہ اند کہ فرقہ شیعہ از اہل سنت جماعت مہر ومحبت اہل بیت رسول وعشق ومودت حضرت بتول زیادہ وبیشتر دارند وایثار جان ومال خویش درراہ ایشان واولاد ایشان واظہار امارت وعلامت دوستی وودا ایشان ازبیدوا اکثر کنند چنانچہ درشہر محرم وباقی شہور وزیارت کربلای مکرم وباقی قبور

مرئی و مشاهده میکردد و بعضی ناقص سفیهم شان بیرسد که اهل سنت هرچند محبت اهل بیت و عترت دارند اما به نسبت شیعیان کالمعدوم است و گویا هیچ ندارند و شک نیست که علت تقرب محب نزد محبوب حب است پس شیعه نزد عترت از اهل سنت اقرب واحب باشند و این طوفان توهم و تخیل کشتی قلوب بعضی را چنین در گرداب ضلالت انداخته که رهائی و نجات او به استعانت قلاب نصیحت و سلاسل فضیحت از حیز امکان بیرون است بلکه این حیرانی و اضطراب عین مخلص و مناص خویش میدانند چنانچه بعضی کسان اهل یار این نادان باین درد بے درمان گرفتار اند اَللّٰهُمَّ اَهْدِنَا وَاِیَّاهُمْ وَاشْفِ مَرْضَانَا وَمَرْضَاهُمْ وَلَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا وَقُلُوْبَهُمْ بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَدَیْتَهُمْ وَهَبْ لَنَا وَلَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ پس لازم است که بر جادۀ ازالۂ این شبهه پویم و استعانت از او جسته گویم باید دانست که محبت را مرتبه سه است افراط و تفریط و حالت اعتدال محبت مفرطه آنست که محب در محبت محبوب خویش غلو تمام نماید او را از توصیف اوصاف بشری منزه دانسته به اوصاف خدائی وصف سازد و بما لا یلیق او را معتقد گردد

و تصویرات او را کشیده مادام در بغل دارد و در هنگام نماز پیش روی خود داشته اعزاز و اکرام تمام نماید و تیمناً و تبرکاً دمبدم او را تقبیل و نظر و در وقت خاستن و نشستن و رفتن و گفتن و در ماندن و غم و شادی و همهٔ کار و بار نام خدا را بگوشهٔ فراموشی نهاده استمداد بنام مهای و جوید چنانچه نصاری در حق حضرت عیسی علیه السلام بعمل آرند که همه منجر بکفر و شرک صرفست و محبت مفرطه آنکه شخص نقش مهر و محبت محبوب از دل خویش زایل گرداند بلکه بتحقیر و تذلیل و لعن و شتم و هتک حرمت رساند شبا روز بجای مدح و وصف هجو و ذم کند چنانچه یهود در حق عیسی علیه السلام بجای آرند که این هم مستلزم شرک و نفاق محض است و حالت اعتدال آنست که در میان این هر دو باشد یعنی نه چنانکه محبوب را باوصاف خدائی یاد کنند و از اوصاف بشری منزه دانند و نه بتحقیر و تذلیل او کنند و او را ذم و شتم و لعن نمایند چنانکه عقیدهٔ اهل اسلام است در حق حضرت عیسی و سایر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام که نه انبیا را باوصاف خدائی یاد کنند و تصویرات ایشان را کشند که مادام از جهت تبرک و تیمن در خانه دارند و همیشه او را بوسه زنند و در حالت نماز پیش

روی خود آرند و نه هم ایشانرا بد گویند و تحقیر و تذلیل و ذم کنند بلکه آنچه
مطابق شرع و عقل و لائق و شایان ایشان است مثل تنزیه ایشان
از کذب و بودن ایشان معصوم وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِنَ الْاُمُوْرِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْهِمْ
اعتقاد دارند و شکی نیست که اعتقاد یهود و نصاری در حق عیسی علیه
السلام که دو طرف حالت اعتدال است نزد شرع و عقل هر دو مذموم
و مردود و غیر مقبول و قابل التفات نیست و همچنین جمیع احکام شرعیه
اهل اسلام اصولا و فروعا در میان ملۃ یهود که در شدت غایت افراط
رسیده و ملۃ نصاری که در خفت نهایت تفریط بوده واقع شده است
و بهمین سبب نزد شرع و عقل ممدوح و محمود گشته اما نزد شرع
پس بدلیل آیۂ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ چه اکثر مفسرین و علماء دین براین
رفته اند که مراد از صراط المستقیم ملۃ اسلام است و هم اجماع ایشانست
که ملۃ اسلام توسط است در میان ملت یهود و نصاری چه موسویه مکلف باحکام
شدیده بودند مثل تقطیع اثیاب و ابدان نزد تنجیس و تنجس آن و قتل نفس
و اختیار رجلا نزد قبول توبه و اجابت دعا و عیسویه باحکام خفیفه مانند
تحلیل خنزیر وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِنَ الْاُمُوْرِ الْمَذْكُوْرَةِ فِي التَّفَاسِيْرِ و بدلیل

حدیث

حدیث رسول جلیل اِنَّ خَیْرَ الْاُمُوْرِ اَوْسَطُهَا و استقامة را توسط
لازم است والا بجز بی میل از دائرهٔ استقامة خارج است پس ثابت شد
که ملت محمدیه توسط است در میان ملة موسویه و عیسویه یعنی نه بغایت
شدید است که از امتثال اوامر او تعالی درمانند و نه بنهایت خفیف که از
لذت عبادت بی بهره و محروم عمر خویش در عیش و نوش دنیای
بی بقای مذموم در بازند واما نزد عقل پس بجهة اینکه نزد حکماء وارباب حجی
هر توسط درمیان افراط و تفریط مقبول و معقول و پسندیده است
مثل عدالت که بعلت توسطش درمیان افراط و تفریط مطبوع طباع
عقلا و منظور انظار علماء گشته کَمَا عَرَّفَهَا الْحُکَمَاءُ بِاَنَّ الْعَدَالَةَ
هِیَ التَّوَسُّطُ بَیْنَ طَرَفَیِ الْاِفْرَاطِ وَالتَّفْرِیْطِ وَهِیَ مُرَکَّبٌ
مِنَ الْحِکْمَةِ وَالْعِفَّةِ وَالشُّجَاعَةِ فَاِفْرَاطُ الْقُوَّةِ الْعَقْلِیَّةِ
الذَّکَاوَةُ وَتَفْرِیْطُهَا الْبَلَادَةُ وَمَا بَیْنَهُمَا الْحِکْمَةُ وَاِفْرَاطُ
الْقُوَّةِ الشَّهْوَانِیَّةِ الْفُجُوْرُ وَتَفْرِیْطُهَا الْخُمُوْلُ وَمَا بَیْنَهُمَا الْعِفَّةُ
وَاِفْرَاطُ الْقُوَّةِ الْغَضَبَانِیَّةِ التَّهَوُّرُ وَتَفْرِیْطُهَا الْجُبْنُ
وَمَا بَیْنَهُمَا الشُّجَاعَةُ فَالْعَدَالَةُ مُرَکَّبَةٌ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْیَاءِ

الثلاثة ترجمه اینست که حکماء تعریف کرده اند عدالت را بانکه او توسط
است درمیان افراط وتفریط واو مرکب است از حکمت و عفت
وشجاعة چه افراط قوة عقلیه ذکاوة وتفریط او بلادت است وما بین
هردو حکمة وافراط قوة شهوانیه شره کاری وتفریط او گم نامی وما بین
هردو پرهیزگاریست وافراط قوة غضبانیه بی باکی وتفریط او نامردی
ومابین هردو شجاعة است پس عدالت مرکب ازین اشیاء ثلثه
می باشد وخود این اشیاء ثلثه که مقبول عقل وشرع است بعلة
توسطش درمیان افراط وتفریط است چنانچه دانسته شد وظاهر است
که هردو طرف اشیاء ثلثه نامشروع وغیر معقول است کما لا یخفی
علی من له ادنی تفکر اکنون چون این مقدمه بر ضمیر منیر
ارباب عقل ورای صفوة التحمیر اصحاب فضل نقش استقرار پذیرفت
وصورت رسوخ واستوار گرفت باید دانست که محبت ناشیه از افکار
فاسدهٔ فرقهٔ شیعه اثنا عشریه در حق ائمه علیهم الصلوة والتحیة بغایت
افراط رسیده ومنجر بکفر وشرک شده چنانچه از حرکات وسکنات ومطالعه
کتب معتبرات ایشان مشاهده میرود که ایشان را باوصاف خدائی

وصف نمایند و تصویرات ایشان کشیده از جهت تیمن و تبرک در محل

و خانهای خود نگاه دارند و دمبدم او را بوسه زنند و پیش نماز خود گذارند

بل سجده برا وکنند و زیارت قبور ایشان افضل و اکرم از زیارت بیت الله

و قبر مطہر رسول الله صلی الله علیه وسلم دانند و ایام محرم و غیران شبیه

ائمه و شق جیوب و آثار بدعت وَغَیْرُ ذٰلِكَ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ بعمل آرند

و حب ایشان در حصول نجات و امرزش گناهان لَاتُحْصٰی وَلَاتُعَدُّ

کفایت دانند و حضرت علی رضی الله عنه رازق الارزاق و قسیم الجنة والنار و قابض

ارواح و خالق اشیا و افضل از انبیا و مساوی با حضرت خاتم الانبیاء

دانند و گویند ائمه هدی با جمیع انبیا بودند معنًی با رسول هاشمی صورةً گویند

از اتصاف باَیْنَ وَمَتٰی یعنے چند و چون منزه اند و ایشانرا باوصف

بشری وصف نتوان کرد چنانچه شاعری از ایشان در حق علی رضی الله عنه گفته است

یجلُّ عَنِ الْاَعْرَاضِ وَالْاَیْنَ وَالْمَتٰی ٭ وَیَکْبُرُ عَنْ تَشْبِیْهِهٖ بِالْعَنَاصِرِ

یعنی برتر است از اعراض و جای و زمان و بزرگ است از تشبیه

دیده او بالعناصر اربعه و ایضًا شاعری دیگر گفته هَلْ الْغُرُّ

عَجِزُوْاعَنْ وَصْفِ حَیْدَرِہٖ وَالْعَاشِقُوْنَ بِمَعْنٰی حُبِّهٖ تَاہُوْا

اِنْ اَدَّعَهُ بَشَرًا فَالعَقْلُ يَمْنَعُنِيْ وَاَخْشٰی اللّٰهَ فِي قَوْلِي هُوَ اللّٰه

یعنی اہل عقل عاجز شدند از وصف حیدر و عاشقان در معنی محبت او

سرگشته اند اگر بخوانم او را بشر پس عقل منع میکند مرا و میترسم از

خدا در قول خود که بگویم او خداست وشکے نیست که این اعتقادات

ہمہ قریب بمذہب غلاۃ وکفر و زندقہ صرف است کاعتقاد النصاری

ومحبتهم في حق عيسى عليه السلام ومحبة خوارج خذلهم

الله تعالى في الدين والدنيا درحق ائمہ ہدی بنہایت تفریط

واقع شدہ کہ اصلا خوف خدا و رسول خدا ندارند اہل بیت را شب و روز

بلعن و شتم و طعن و ذم یاد کنند و بنامہای ایشان و اولاد ایشان

بنہایت بی ادبی بجای آرند و بقصد تحقیر و تذلیل اسمای مبارکہ ایشان را

زیر نعلین منقوش ساختہ درجاہای خراب ونجس اندازند و کینہ اہل بیت را

دوستدار خونش مباح دانند کہ ہمہ نفاق محض و شرک خالص است کمحبة

اليهود في حق عيسى عليه السلام و محبت اہل سنت در حق ائمہ

دین رضوان اللہ علیہم اجمعین متوسط درمیان این ہردو میباشد

کہ ایشان را بہ اوصاف خدائی یاد و نہ تحقیر و تذلیل و ذم پیش نہاد خود

کنند بلکه غایت محبت و جان نثاری و نهایت مودت و غمخواری کنند
و ایشانرا ائمہ دین و برحق و بهترین عالمین و ما خلق غیر انبیا و خلفا گویند
و بما یلیق ایشانرا مدح و وصف نمایند و قدوه و پیشوای خویش و اهل
عالم دانند و به عصمت و صداقت ایشان قولا و فعلا قائل گردند و احادیث
و آثار از ایشان روایت آرند و امام طریقت و شریعت نبویه خوانند
و مبغضان ایشانرا اهل ضلال و جهنم دانند کاعتقاد اهل الاسلام
و محبتهم فی حق عیسی علیه السلام کما لا یخفی علی من له علم
بعقاید اهل السنة و فروعهم و در اینکه محبت مفرطه نصاری و مفرطه
یهود موجب فلاح و نجاة ایشان نمیگردد شک نیست بلکه فی التحقیق این محبت
عین بغض و نفاق است و موجب کفر و هلاک ایشان پس همچنین حال
روافض و خوارج قیاس باید کرد که ذره این محبت ایشانرا نفع و فایده
نمی بخشد بلکه موجب بیزاری و برائت نبی و علی و ائمه باقی از ایشان گردد
چنانچه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از نصاری و یهود بیزاری جوید
ای مسمی بشیعه اطهار معنی شیعه را بکن اظهار
میزنی لاف حب آل نبی لیک ورزی دوستی بسیار

ظاهرا دوست می نمائی لیک　　در حقیقت عدوی پر آزار

از محبت اگاشدی مشرک　　اندکی فکر بیش کن در کار

بخیالت که دوستی ورزی　　عین بغض است اگر شوی بیدار

یا علی یا علی ندارد سود　　با خدا چون نهادهٔ یکبار

از حق امید مغفرت مطلب　　این عمل زاین مقال زاین رفتار

تا محیط است این عقیده بتو　　خارجی از شفاعت مختار

خالق احمد علیؑ و ولی　　جمله هستند از شما بیزار

این زمان سرخوشی از این می تلخ　　لیک روزی بیاوردت خمار

حال باطل بلا بست بحق　　کشف این کی شود بروز شمار

خارجی حبش ار دهد ثمری　　حب تو با ائمهٔ بدهد بار

زانبیا گر یکی شوی منکر　　کافری در شریعت مختار

همچنین حال چار یار نبی　　با جمیع صحابه و اخیار

نعرهٔ لا نفرق از سر صدق　　میزن ای جانمن قلندروار

تا مگر خالق از گناهانت　　پاک سازد با آب استغفار

تا نبوئی طریق سنت او　　کی رسی در جماعت اخیار

بیش ازاین گفت گو نباید کرد گر بخانه کس است بس یکبار
وبا قطع نظر ازاین امور مذکوره محبت ایشان بمصاحبت بعض
اصحاب سودمند وفائده بخش نیست چنانچه محبت نصاری ویهود
بمصاحبت بعض محبوب رب ودود والاّ لازم آید که عیسویه وموسویه
ناجی وغیر کافر باشند بل مستلزم رستگاری جمیع ملل ضاله
گردد چه هر ملتی اطاعت نبیّ بر خود لازم گردانیده ومتشبث بذیل محبتش
بوده واین باطل است کَمَا لَا یَخْفیٰ عَلیٰ اَحَدٍ مِّنَ الْمُسْلِمِیْنَ پس تشیعه
هم تا شوره زار وجود خویش به باران محبت اصحاب شیرین نمایند
ریاحین سعادت بآب یاری محبت عترت در او رستن نگیرد ولازم
که عداوت شوره زار از قبضهٔ قدرت خلق روزگار بدر است پس
تا افاضهٔ نفحات توفیق توبه از جانب مبدء فیاض بر اهل تشیع
نشود وهیولائ وجود ایشان به قبول رشحات غفران مستعد نگردد
صورت فلاح ونجات براو مترکب نخواهد شد دیگر اینکه محبت ایشان
درحق ائمهٔ دین رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ وقتی مفید وسودمند
گردد که چون دائرهٔ فلک محیط عالم موجود عترت بتمامه شود نه اینکه بعض

را از دائرۂ محبت خارج مبغوض و دوشمن دارند بل تضلیل و تکفیر
کنند و این طائفۂ اکثر اہل بیت رسول را دوشمن دارند و کافر و مرتد گویند
مثل زید بن علی بن الحسین و پسر او یحیی بن زید و ابراہیم بن موسی کاظم
و جعفر بن موسی کاظم و جعفر بن علی برادر امام حسن عسکری و حسن بن الحسن
المثنّیٰ و پسر او عبداللہ محض و پسر او محمد کہ ملقّب بہ نفس زکیہ است
و ابراہیم عبداللہ و زکریا بن محمد باقر و محمد بن عبداللہ بن الحسین بن الحسن
و محمد بن القاسم بن الحسن وَغَیْرُ ذٰلِکَ مِنْ اَوْلَادِهِمُ الْمَذْکُوْرِیْنَ فِیْ کُتُبِهِمْ
کہ ہر ہمہ را ملقب بکذّاب کردہ اند و از اہل نار و جہنم شمردہ اند و نسب بعضی عترت را
انکار کنند مثل حضرت رقیہ و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و بعضی را داخل عترت نمی شمارند مثل حضرت عباس عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم و اولاد او و حضرت زبیر بن صفیہ عمۂ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
پس کی تحبیب این بعضی را موجب نجات آخرت گردد قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِیْ فِیْکُمْ کَمَثَلِ سَفِیْنَةِ نُوْحٍ
مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَاَیْضًا قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِنِّیْ تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا

بَعْدِی اَحَدُهُمَا اَعْظَمُ مِنَ الْاٰخَرِ کِتَابُ اللّٰہِ وَعِتْرَتِی اَهْلُ
بَیْتِی ترجمہ این است کہ فرمود رسول صلّی اللہ علیہ وسلم مثل اہل بیت من
در شما مانند کشتی نوح است ہر کس سوار شد او را نجات یافت و کسیکہ
تخلف ورزید ازاو غرق شد وہم او فرمود کہ تحقیق من میگذارم در شما
دو چیز بزرگ عالیقدر را و امیکہ متمسک می باشید بہر دو گمراہ نمی شوید
بعد من یکی از ان دو چیز بزرگ تر است از دیگر کتاب خدا و عترت من است
یعنی اہل بیت حالا عاقل را در تحقیق باید افتاد کہ ازین دو فرقہ یعنی
سنی و شیعہ کدام یک متمسک باین دو حبل متین اند و کدام یک استخفاف
و اہانت این دو چیز عالیقدر میکنند برای خدا این بحث را بنظر تامل
و انصاف باید دید کہ طرفہ کاری و عجب ماجرائی است کجا اہل سنت
بر قیاس کتاب اللہ کہ اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ
با بعضی محبت و ایمان و با بعضی بغض و کفران می ورزند بلکہ در رنگ ایمان بہ انبیا کہ
لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ با ائمہ ہدی بعمل آرند چہ جا گرفتن
از یک کنج کشتی و رخنہ آغاز نہادن در کنج دیگر بلا شبہ موجب نجات از
غرق دریا نمیشود بلکہ سبب غرق گردد و شکی نیست کہ ہیچ فرقہ از فرق

شیعه نیست مگر اینکه در یک کنج کشتی جای دارد و در حقیقت ناصبیت
این قوم بهزار مرتبه از خوارج و نواصب زیاده تر است چه اهانت و استخفاف
و عیوب و قبایحی که این فرقه بجگر پارهای ائمه و برادران ایشان نسبت
کنند و بعمل آرند کاهی از خوارج و نواصب سر می زند چنانچه بعد از تتبع
کتب و روایات ایشان تفصیل ان قبایح و عیوب کَالشَّمْسِ فِیْ نِصْفِ
النَّهَارِ هویدا گردد و فی نفس الامر چیزهائی که این طائفه در حق ائمه اعتقاد
میکنند و بزعم خویش او را محمود می انگارند هجو صریح است مثل ارتکاب
تقیه بر ایشان و تعزیه داری و گریه زاری برای ایشان و بیان شکستگی
امامان شهیدان و مردانگی اهل ضلالت و طغیان و ذکر تغصیب حضرت
عمر رضی الله عنه دختر ایشان و کشیدن ظلم و تعدی از دست صحابه رض
و دیگران وَغَیْرُ ذٰلِکَ مِمَّا ذُکِرَ فِیْ کُتُبِهِمْ که از همه بوی نامردی می آید
و از همه جبن و بی غیرتی ائمه هدی مستفاد می شود و با وصف این
حضرت علی رضی الله عنه را اسد الله الغالب و اشجع الناس میدانند و معنی
امامت هم چنان می کنند که تصرف عامه و اجرای احکام الهیه و علم
ماکان و مایکون داشتن و در جهاد و قتال شجاع و دلیر بودن و غیر ذلک

مِنَ الْاُمُوْرِ الَّتِيْ يُشْتَرَطُ فِي الْاِمَامِ مى باشد از اینجا فقاہت این
طائفہ و فہامت اینفرقہ معلوم میکردد کی تقیہ کہ معلول خوفست با شجاعة
یکجا جمع شوند درمیان این ہردو نسبت تباین کلی است و شکی نیست کہ رفتار
و کردار این طائفہ ہمہ مشابہ بار فتار و کردار بت پرستان است
مثل تراشیدن تابوت از جہت تعزیہ بدست خود و عبادت کردن و مظہر
صفات امام حسن و امام حسین رضی اللہ عنہما دانستن اورا و قبور حسنین رضی اللہ عنہما
دران ساختن و شکستن و غرق او را کفر دانستن و تعلیم فاتحہ و شق جیوب
و سینہ کوفتن مرزنان خویش را و تجویز سجدہ بر قبور ایشان و تصویر اشکال
ایمہ و تقبیل و تعظیم ان وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِمَّا يُرٰى فِيْ اَيَّامِ الْمُحَرَّمِ وَغَيْرِهَا
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ
ببینید تا فہمی این طائفہ بکجا رسیدہ کہ اہانت و ہجو عین مدح و وصف
انگاشتہ اند و شجاعت و استخفاف کمال محبت و ابتلاف دانستہ اند
آری دوستی بیخرد خود دوشمنی است کاش نام این بزرگواران نمی گرفتند
تا کسی رسوم و طرائق این بزرگواران نیز از ایشان درخواست نمی کرد
و دریغا خود را بہ شیعیان منسوب نمی کردند تا فضیحت و رسوائی ایشان

ایشان زیاد نمی گشت اکنون ذوی الافهام صادقان و منصفان دور از اعتساف
سخن فهمان را دعوت میکنم و بر خوان دعوت صلامی زنم که بنظر تعمق نگرند و بدیدهٔ
تفکر بینند که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک در جادهٔ شریعت محمدیہ
استوار و بر پایهٔ طریقت احمدیه برقرار اند طرف گیری و تعصب داری بکناری
گذاشته طریق تحقیق پویند خروج یکی ازین دو فرقه از دائرهٔ سنت نبویہ
و ملهٔ مصطفویه به ثبوت رسانید و عکس صورت عمل هر دو قوم در آئینهٔ فکر
صائب خویش انداخته تا مزج حق بباطل و اتباع اهل بیت رسول کامل
ازین دو فرقه ظاهر و هویدا گردد از نسبت و انتساب چه میکشاید نام کسی بردن
و خلاف طریق او سپردن رسوائی و بیحیائی است کار ملکان روشنی و گرمی است
کار دونان حیله و بے شرمیست و اگر سائر اقوال قبیحه و افعال خبیثهٔ ایشان
که به نسبت ائمهٔ دین رضوان الله علیهم اجمعین بجا آرند در معرض تقریر و تحریر
آرم در مطالعه آن گرانی آید و باعث ملال خاطر ناظران گردد لهذا چند اوراق
در بیان افعال و اقوال ایشان بطریق و قیاس مشتی نمونه از خروارے قلمی کردید
قیاس کن زگلستان من بهار مرا امید از خدای پاک و خالق افلاک چنان است
که محبت ابرار بنده مر اصحاب رسول و اهل بیت بتول انجا کدان لحد رساند و در رشته

زمان عمر او را از وقوع جازم براو بازو به کمال قدرت مضعّف و دراز بهر سبزی نهال وجود او را از سموم علت فگه دار و بخلعت صحت مشرف و سرفراز گرداند تا مادام دوره شاهوار حمد چار یار بینان بیان نظم سازد مسدس

[illegible] رضوان الله علیهم اجمعین

هر کس ره نجات ره بی خطر گرفت | دامان چار یار رسول ابر گرفت
از جان و دل اطاعت هر یک بسر گرفت | در وصف شان همیشه همین نعره سر گرفت
شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت

اسلام شد عزیز معلّی ز چار یار | عالم ز کفر و کینه مخلّی ز چار یار
شد آسمان به نجم محلّی ز چار یار | ذات خدا بخلق مجلّی ز چار یار
شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت

خاصان بارگاه ودود اند این چهار | تبشیر زار خلد شنود اند این چهار
شرع نبی به تیغ نمود اند این چهار | الحق که مستحق درود اند این چهار
شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت

خیر القرون قرن همین چار یار شد | اهدا و خلق ختم بر این چار یار شد
آفاق پر ز عدل ازین چار یار شد | نایاب کفر و شرک ازین چار یار شد
شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت

عالم

| | |
|---|---|
| عالم و ما علیه قوامش بچار شد | حق در امور خویش خطابش بچار شد |
| انهار در بهشت مدارش بچار شد | شرع محمدیه نظامش بچار شد |
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت |
| هر کس که در محبت اصحاب جان نداد | بیشک که خالق الفلک ایمان بآن نداد |
| روی بهشت حق بکسی با نشان نداد | تا ذکر چار یار نبی بر زبان نداد |
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت |
| بر روی خویش باب جهنم گشوده | در مضجع عداوت شان گر غنوده |
| ایمان ز جهل از کف خود در ربوده | اصحاب کالنجوم که آخر شنوده |
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت |
| یک نور بود مظهر او چار می نمود | یک روح بود در تن هر چار می نمود |
| معنی یک اسم گرچه بچار می نمود | عشق خدای پاک ز هر چار می نمود |
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت |
| بودند مظهران صفات جلال هو | اعجاز احمدیه سحر حلال هو |
| از خویش بیخبر همه مست جمال هو | دریا پس دین مصطفوی پایمال هو |
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب فر گرفت |
| مقبول خاص خالق جبار شد کسی | کز عشق مصطفی بجگر خورد عسی |
| در جای پاک منزل عالی نمی رسی | تا مدح چار یار نگوئی ز دل بسی |

| | |
|---|---|
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب و فر گرفت |
| چرخ از جلال و شوکت یاران احمدی | دارد ز لرزه حرکت سیر سرمدی |
| چون تیغ شان براه نبی شعله بر زدی | از فرد فرد نوع موالید سر زدی |
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب و فر گرفت |
| تاریخش از خرد طلبیدم شبی شتاب | آمد ز عالم ملکوتم چنین خطاب |
| خواهی اگر تو علم بتاریخ این کتاب | بکشا دهان بمدح صحابی از این حساب |
| شمشیر چار یار جهان سر بسر گرفت | از چار یار دین نبی زیب و فر گرفت |

پس اول بر هر مسلمان دیندار واجب است که حتی المقدور از صحبت این کاذبان بدکیش و فاسقان بداندیش محترز باشد اگرچه از اختیار عدم صحبت ایشان نقصان جان و مال هم گردد و امور دنیویه هم رواج و صورت نگیرد چه اگر ایمان باقی ماند جان و مال نماند مضائقه نیست و شکی نیست که صحبت ایشان تاثیر تمام دارد و شیطان لعین فرصت غنیمت شمرده ایمان غارت نماید قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلصُّحْبَةُ مُؤَثِّرٌ وَلَنِعْمَ مَا قِیْلَ که گل از صحبت گل رنگ گردد شنیده باشید که حضرت آدم و حوا علیهما السلام بمکر و کرید شیطان چگونه فریفته آمدند تا آنکه ایشانرا از جنة الفردوس بیرون کرد زنهار بگفتار این قوم و کردار این اهل لوم مغرور نشوید که گویند چیزی و کنند چیزی دیگر و همه در وعید آیه لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ داخل اند و جمیع اخبار مرویه این طائفه از حیز اعتبار ساقط اند و سند درست ندارند و رواة ایشان همه کذابان و مفسدان و بی دینان بوده اند و بحیله و تزویر و مکر و تدبیر متمسک بعضی در باب کادر فتن بیهم

شدند تا مذهبی رواج دادند و برای متاع قلیل دنیا می ادنی خلقی کثیر را در تیه ضلالت
حیران نمودند و آیات و احادیثی که همه معارض روایات ایشان اند بلکه مخرب بنیان
مذاهب بیان بگوشه نهادند و تقیه و جبن و بی غیرتی و تهاون در دین چون امامان معصوم
خویش اختیار نمودند و خوف خدا و بیم روز جزا یکسو نهاده اصحاب رسول الله را ناسزا و بد گفتند
و محض اینکه اهل سنت محب اصحاب اند پس جهت اسلام و محبت ائمه کرام نموده ایشان را تضلیل
و تکفیر کنند از بعضی عوام شیعه در وقت مباحثه شنیده شد که اگر علمای متقدمین و قدمای
مجتهدین ما چنین خلل در شریعت محمدی روا داشتند و پیروی شیطان لعین اختیار نمودند پس ما را
چه گناه که ما خود و متابعت ایشان کردیم روز قیامت چون حق ظاهر و باهر گردد آنچه در حق ما بعمل آورده اند
نزد حاکم عادل در معرض اشتکی آریم پس ما را بلطف خویش بخشد و معاقب نه گرداند
خوش طبعان و ظریفان اهل سنت جواب داده اند که شما را ازین تخیل چه حاصل متقدمین شما
در اغوا بمنزله شیطان و شما در عبودیت بمنزله کافران شدید اگر شیطان و تابعین او قادر
بر چنین کلمات شوند و ایشان را نجات حاصل گردد شما امید داشته باشید و الا لا و عجب است
ازین طائفه که با چنین بیهوده و سیاهی گمراهی بعضی امور شرعیه بر فتاوی علماء ایشان در مذاهب ایشان
ثابت است افترا و بهتان بر اهل سنت زنند چنانچه در زبدة المعارف که کتابی است نزد ایشان
دیده شد که نزد اهل سنت وطی غلام مطلقا و محارم خویش وقت ضرورت و لف خرقه بر آلت خود
حلال و جائز دارند حالانکه در کتاب وافی و شرایع که تصنیفات نصیر الدین طوسی که علامه و محقق
این قوم است نوشته است که مادر و پسر اگر بسفر بیت الله روند و در اثنای راه شهوت بر پسر غالب
شود مضائقه نیست اگر پسر بر ذکر خویش حرقه باریک بپیچد با مادر خود نزدیکی کند و هم
نوشته است که شخص روزه دار کون گاو ملک خود را اگر وطی کند روزه اش نمی شکند نقل است
که چون زنان ایشان افتای این مسئله از نصیر الدین شنیدند بر شوهران خود زبان طعن گشودند

و شکایت پیش نصیر الدین بردند پسر نصیر الدین از راه تلطف و امتنان و نرنجانیدن دل زنان مردان را حکم نمود که در ایام حیض از زنان خویش اند و بر نر و عشق باز بدبا از زنان چون تاب کشیدن بار دو طرف نیاوردند فریاد کنان نزد نصیر الدین آمدند پسر ایشان را عبث بدداری کرد و گفت که شما جای زراعت مردان هستید ایشان را میرسد که هر جا بخواهند کنند زنان بیچاره لاعلاج شدند تن تسلیم کردند از ان روز این فعل شنیع در این طائفه رائج است انچه پیران روافض بر روافض کنند ‌‌ ‌ گاهی ابلیس کفار بیاموخته است

ثانی باید دانست که ائمه هدی و اصحاب خاتم انبیا همیشه با یکدیگر کمال محبت داشتند و همیشه در ترویج کار دین و جهاد کافران عز ذلک باتفاق و مشوره یکدیگر بودند و گاهی اصحاب نبی ظلم و جور به حضرت علی ننمودند و در مقدمات دینیه باهم مخالفت نورزیدند و کینه و بغض و نفاق باهم نداشتند چنانچه از کتب سنی و شیعه بطرق کثیر ثابت و ظاهر میگردد و بر عکس اعتقادی غیر این داشته باشد بیشک که از شفاعت محمد و علی و ائمه باقی محروم و بقهر الهی ماخوذ و سلب ایمان از او شود اللهم سلمنا و سلم دیننا وَلَا تَسْلُبْ وَقْتَ النَّزْعِ اِيْمَانَنَا بِحُرْمَةِ رَسُوْلِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اٰمِيْنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ اکنون چون از جواب خرافات شیعه فراغت حاصل شد لازم است که تیمناً و تبرکاً کتاب خود را ختم بر نعت رسول الله تمایم تا موجب نجاتم گردد

یا نبی الله تو پاک از لوث همتائی شدی ‌‌ ‌ پایهٔ توحید را بالا بیکتائی شدی

عقل از ادراک کنه قربت عاجز است ‌‌ ‌ ماند جبریل از دوید تو چنان جائی شدی

گر نبودی فرد از افراد ان ذات تو ‌‌ ‌ کی بتشریف کرامت جلوه آرائی شدی

در وجود این عالم امکان کجا ترجیح بود ‌‌ ‌ گر نه ذات حق شناست علت غائی شدی

کور بد بوجهل از چشم حسن چشمان دل ‌‌ ‌ ور نه کی منکر شدی چون صورت زیبائی شدی

مهر انور بر در حسن جمالت دست بست ‌‌ ‌ پای احسانت بخیلی حاتم طائی شدی

عکس نور مصطفی در روی یوسف تافتی ‌‌ ‌ کافت خلق جهان با حسن زیبائی شدی

رسول صلی الله علیه وسلم

آدم از نام محمد گر نه جستی همتی
کی خطابش از شه عزت بدانائی شدی

کی تقابل با یکی یار تو کردندی اگر
صد چو کسری آن زمان بر تخت دارائی شدی

امتانت را چه غم از کثرت بار گناه
چون تو از عفا غفر آن گنه شائی شدی

گر نمودیدی ره تبغیض اهل خارجی
نام ایشان در دو عالم کی برسوائی شدی

عزتت اندر ره دین گر نبودی پیشوا
کالم ایمان دین ما بیغمائی شدی

بر سر روح اگر ماپشی زاکسیر نظر
ذره از عیب پاک هر چه فرمائی شدی

یا حبیب والضحی ار روای شه واللیل مو
چوی شود گر دستگیری سر و پائی شدن

از لکم فی الارض حق را گر نمودی حکمتی
آدم از او خاکی زدی بر چرخ بالائی شدی

باید دانست که باعث بر تالیف این رساله احمدیه حدیثی شد که خطیب بغدادی در جامع و غیران از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که فرمود اِذَا ظَهَرَ الْفِتَنُ اَوْ قَالَ الْبِدَعُ وَسُبَّ اَصْحَابِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَاِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ یعنی هرگاه ظاهر شود فتنها یا بدعتها و سب کرده شوند اصحاب من پس باید که ظاهر سازد عالم علم خود را و اگر چنین نکند پس بروی باد لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه و اشکی نیست که در این زمان شمشیر تقریر از حیز تاثیر بیرون است عمری باید که بر تخت خلافت قرار گیرد تا مجوسیان ایران و مشرکان توران از بینش فرار گیرد قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَمَنْ يُّضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهٗ اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ اٰمِيْنَ

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ